عبور از تاریکی

با تجدید نظر و اضافات جدید

پژوهشی در «غصب اموال»
صدیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهرا علیها السلام
در سال یازدهم هجری

به اهتمام عبدالله درخشان
به همکاری علی نیلی

عبور از تاریکی

پژوهشی در «غصب اموال»
صدیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهرا علیها السلام
در سال یازدهم هجری

با تجدید نظر و اضافات جزئی

به اهتمام: عدنان درخشان

با همکاری: علی لباف

درخشان، عدنان، ۱۳۵۲
عبور از تاریکی: پژوهشی در غصب اموال صدیقه طاهره فاطمه زهراء در سال یازدهم هجری / به اهتمام عدنان درخشان. تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۸۵.
۱۴۴ ص. ISBN 964 - 7965 - 75 - 3
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
۱. فاطمه زهراء، ۸ قبل از هجرت - ۱۱ ق. ثروت. ۲. فدک. ۳. محمد، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ ق. ثروت. ۴. ارث (فقه). ۵. ارث، جنبه‌های قرآنی. ۶. ارث، احادیث. الف. عنوان. ب. عنوان: پژوهشی در غصب اموال صدیقه طاهره فاطمه زهراء در سال یازدهم هجری.
BP ۲۷/۲۵ / ۴ د ۲ع ۲۹۷/۹۷۳
کتابخانه ملی ایران ۸۴ - ۲۵۶۹۴ م

به سفارش:

شورای عالی حوزهٔ علمیّهٔ قم

مرکز مدیریت حوزه‌های علمیّهٔ خواهران



شابک ۳-۷۵-۷۹۶۵-۹۶۴ ISBN 964 - 7965 - 75 - 3

عبور از تاریکی

به اهتمام: عدنان درخشان
با همکاری: علی لبّاف
نظارت بر ترجمه و ویرایش متون عربی:
دکتر حمیدرضا مستفید
ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر
حروفچینی و صفحه‌آرایی: شبیر
نوبت چاپ: سوم / ۱۳۸۵
شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
چاپ: زنبق

وب سایت: http : // www. monir.com
پست الکترونیک: info @ monir.com

تهران، خیابان مجاهدین، چهارراه آبسردار، ساختمان پزشکان، واحد ۹ ـ تلفن و فاکس: ۷۷۵۲۱۸۳۶ (۴ خط)
دیگر مراکز پخش: نمایشگاه کتاب اعراف: ۲۲۲۰۸۵۲۹ ● نشر نیکمعارف: ۶۶۹۵۰۰۱۰ ● نشر رایحه: ۸۸۹۷۶۱۹۸

۱۶۰۰ تومان

بسم الله الرحمن الرحیم

تقدیم به

حضرت زهرا سلام الله علیها

که تا لحظه شهادتش،

بیشترین رنج ها را از سقیفه کشید.

گروه طرح و تحقیق فاطمیه

فهرست

پیشگفتار

فصل اوّل

فصل دوم

فصل سوم

فصل چهارم

فصل پنجم

پیشگفتار

حقوق مالی، کلافی سردرگم

انگیزهٔ نگارش

از جمله حقایقی که باید روشن شود، نحوهٔ رفتار خلفای پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله با خاندان گرامی ایشان علیهم السلام در اموال و املاک به جا مانده از رسول اکرم صلی الله علیه و آله است.

اهمّیت این مسأله به حدّی زیاد است که هر تاریخ‌نگار برجسته، آن گاه که به ماجرای رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌پردازد و نیز هر اسلام‌شناسی که در تحقیقاتش به واژگان «فاطمهٔ زهرا علیها السلام» و یا «فدک» می‌رسد، برای توضیح این مسأله می‌کوشد.

آنچه انگیزهٔ تدوین این نوشتار را فراهم آورد، دریافت این خبر تلخ بود که برخی بی‌اعتقادان به فرهنگ غدیر، برای هموارکردن راهشان به تکاپو افتاده‌اند و با تحریف حقایق مسلّم تاریخی دربارهٔ غصب اموالِ صدّیقهٔ طاهره علیها السلام توسّط خلفا، به زعم خویش درصدد اثبات «روابط حسنهٔ خلفا با خاندان وحی علیهم السلام» برآمده‌اند.

برای مثال یکی از آنان چنین می‌نویسد:

«حضرت صدّیق [= خلیفهٔ اوّل!]، حقوق خویشاوندان رسول را تلف ننمود.»[1]

برای روشن شدن حق و «**عبور از تاریکی**» و جهلی که گریبان‌گیر جامعهٔ اسلامی ـ به خصوص در این موضوع یعنی حقوق مالی ـ شده، لازم است ابتدا اموال پیامبر اکرمﷺ معرّفی شود تا وضعیّت این اموال و اختلاف بر سر مالکیّت آن‌ها پس از رحلت ایشانﷺ مشخّص گردد.

دیدگاه اهل سنّت در این موضوع چنین است:

«از دیدگاه اهل سنّت انبیاء بعد از خود برای خویشاوندان و بازماندگان خود مال دنیوی به ارث نمی‌گذارند و اموالشان در راه اسلام و منافع امّت وقف می‌شود.

در این راستا در کتاب‌های اهل سنّت روایات متعدّدی نقل شده، ما در اینجا به بررسی برخی از آن‌ها می‌پردازیم:

امام بخاری در «صحیح البخاری» از حضرت عایشه امّ‌المؤمنین روایتی با این الفاظ نقل کرده است:

فاطمهٔ زهرا و عبّاس عموی پیامبر صلّی الله علیه [و آله] و سلّم به نزد ابوبکر صدیق آمدند و از او میراث خود را از زمین فدک وخمس خیبر خواستند، حضرت ابوبکر صدیق فرمود: از رسول خدا صلّی الله علیه [و آله] و سلّم شنیدم که فرمود:

از ما انبیاء کسی ارث نمی‌برد، آن چه بعد از خود می‌گذاریم، صدقه است.»[2]

---

۱ ـ مقالهٔ مندرج در فصلنامهٔ ندای اسلام، شمارهٔ ۵، بهار ۱۳۸۰، ص ۳۲.
این مقاله به قلم «خدا رحم لکزایی بهادری» می‌باشد که خود را «استاد دارالعلوم زاهدان، مدیر مسئول و صاحب امتیاز مجلّه» معرّفی کرده است.

۲ ـ مقالهٔ مندرج در فصلنامهٔ ندای اسلام، شمارهٔ ۵، بهار ۱۳۸۰، ص ۳۰.

حقوق مالی، کلافی سردرگم

همان گونه که اشاره شد، نویسنده در ابتدای مقاله‌اش می‌نویسد:

«انبیاء... مال دنیوی به ارث نمی‌گذارند و اموالشان در راه اسلام و منافع امت، وقف می‌شود.»

آن گاه از منابع مذهب خویش حدیثی را به نقل از خلیفهٔ اوّل می‌آورد که در آن سخن از صدقه بودن میراث نبی اکرم صلی الله علیه و آله رفته است!

عجیب‌تر آن که برای آوردن شاهد مثال دربارهٔ «ارث نبردن از انبیاء» در صفحهٔ ۳۱ از مقاله‌اش، صدقات امیرمؤمنان علیه السلام را گواه می‌گیرد!

در صفحهٔ دیگر، سخن از انفاق حضرت علی علیه السلام می‌کند و دست آخر، اقرار می‌کند که فدک، فیء است و بخشش الهی به رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد!

آن‌گاه خوانندهٔ مقاله‌اش را در میان مجموعه‌ای از اصطلاحات شرعی و فقهی مانند: «ارثیّه، صدقه، وقف، انفاق و فیء» رها می‌کند

و نشان می‌دهد که گویا خود نیز نمی‌داند برای حلّ یک مسألهٔ حقوقی باید تمام مطالب روشن شده، اموال به تفکیک معرّفی شود و هر واژه و اصطلاح، به طور جداگانه معنا گردد؛ به خصوص اگر این مسأله مربوط به خاندان وحی علیهم السلام و حقوق مالی ایشان باشد.

روشن است در چنین آشفته بازاری، هر آنچه نویسنده بخواهد، قابل نتیجه گیری است!

برای روشن شدن بحث، باید تعریف هر یک از این موارد و نیز نحوهٔ تملّک اموال توسّط رسول خدا صلی الله علیه و آله بررسی شود؛ تا صحّت و سقم مطالب مندرج در فصلنامهٔ «**ندای اسلام**» و شبهاتی از این قبیل، روشن گردد.

فصل اوّل

بررسی حقوق مالی رسول اکرم صلی الله علیه و آله
در زمان حیات و پس از رحلت ایشان

در تدوین کلّیات این فصل، از تعالیم ارزندهٔ
محقّق نستوه حضرت آیةالله شیخ محمّد رضا جعفری
بهره‌های بسیار برده‌ایم.

اموال رسول خدا صلی الله علیه و آله

برای دستیابی به یک تحلیل درست و عمیق ـ از آنچه در این مقاله به طور مبهم و گذرا مطرح شده است ـ باید نخست جایگاه تمامی اموال رسول خدا صلی الله علیه و آله تعیین شده و سپس نحوهٔ واگذاری و انتقال هر یک از آن‌ها به حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام، در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و یا پس از رحلت ایشان مشخّص شود.

فهرست اموال غیر منقول رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱ ـ آنچه از طریق ارث به ایشان رسید

(ارث):

۱ ـ ۱)

منزل مادر بزرگوارشان آمنه بنت وهب علیها السلام در مکّه.

۲ ـ ۱)

خانهٔ همسرشان امّ المؤمنین خدیجه بنت خُوَیْلد علیها السلام در مکّه.

۲ ـ آنچه از طریق داد و ستد در اختیار ایشان بود

(خرید):

۱ ـ ۲)

زمین منزل شخصی ایشان در مدینه، در کنار مسجد النبی صلی الله علیه و آله.

۲ ـ ۲)

زمین منزل همسرانشان در مدینه، در اطراف مسجد النبی صلی الله علیه و آله.

۳ ـ آنچه از طریق هبه یا هدیه به ایشان تقدیم گردید

(هبه و هدایا):

۱ ـ ۳)

اموال «مُخَیْریق» یهودی که در تاریخ به «حوائط سَبْعه» یا «باغ‌های هفت گانه» مشهور است.

۲ ـ ۳)

زمین‌هایی که انصار به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه دادند، که در مدینه و اطراف آن بوده است.

۴ ـ آنچه از طریق خمس به آن حضرت رسید

(خمس):

﴿وَاعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبىٰ وَ الْيَتامىٰ وَ الْمَساكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ...﴾[1]

طبق بیان آیهٔ فوق ـ که دربارهٔ انواع سود حاصل شده برای مسلمانان سخن می‌راند ـ، هر آنچه در جنگ‌ها به دست می‌آمد (غنائمِ جنگی که یکی از مصادیق غنائم مطرح شده در آیهٔ ۴۱ انفال است)، به صورت $\frac{۱}{۵}$ و $\frac{۴}{۵}$ تقسیم می‌گردید و سپس خمس یا $\frac{۱}{۵}$ آن به رسول خدا صلی الله علیه و آله تسلیم می‌گردید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله این «خمس» را به شش سهم تقسیم می‌فرمودند. سهم اوّل و دوم به خدای متعال و رسولش تعلّق داشت که هر دو، در اختیار پیامبر صلی الله علیه و آله قرار می‌گرفت تا مطابق نظر ایشان به مصرف برسد. (مالک این دو سهم، رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.)

سهم سوم به ذی القربا (خویشاوند) تعلّق داشت که در اختیار اهل بیت علیهم السلام ـ به ویژه حضرت صدّیقهٔ طاهره علیها السلام ـ قرار می‌گرفت.[2]

(مالک سهم ذی‌القربا، صدّیقهٔ طاهره علیها السلام بود.)

---

۱ ـ انفال: ۴۱.

۲ ـ در مکتب اهل بیت علیهم السلام، این سه سهم از خمس، امروز به حضرت صاحب الزمان علیه السلام تعلّق دارد و از آن به «سهم امام علیه السلام» یاد می‌شود.

سه سهم آخر هم به یتیمان، بینوایان و در راه ماندگان از بنی‌هاشم تعلّق می‌گرفت و در اختیار آنان نهاده می‌شد.[۱]

(مالک این سه سهم، نیازمندان بنی‌هاشم بودند.)

در ضمن در ۴/۵ باقی مانده از غنائم، رسول خدا ﷺ نیز همانند دیگر مسلمانان سهم داشتند.

---

۱ ـ در مکتب اهل بیت علیهم السلام، این سه سهم از خمس را «سهم سادات» می‌نامند.

در برخی اسناد تاریخی اهل سنّت، به این سه سهم از خمس، «سهم ذوی‌القربا: سهم خویشاوندان» اطلاق شده است و با «سهم ذی‌القربا: سهم خویشاوند» ـ که سهم صدّیقهٔ طاهره علیها السلام و ائمهٔ اطهار علیهم السلام از خمس (بخشی از سهم امام علیه السلام) می‌باشد ـ تفاوت دارد.

همچنین در برخی اسناد تاریخی اهل سنّت، هنگام اشارهٔ همزمان به سهم صدّیقهٔ طاهره علیها السلام و سهم بنی‌هاشم از خمس، از عبارت «سهم ذوی‌القربا» استفاده شده است.

گاهی نیز در اسناد تاریخی سنّی، از «سهم ذی‌القربا» (به اشتباه) با واژهٔ «سهم ذوی‌القربا» یاد گردیده است!!

اموالی که به موجب خمس به آن حضرتﷺ تسلیم گردید، بدین شرح است:

۱ـ۴)

خمس دژهای خیبر که از طریق جنگ فتح شد = دژ القَموص واقع در الکتیبة.

کلّ دژهای خیبر ـ که اراضی اطراف آن را نیز در برداشت ـ، عبارت بودند از:

الف) دژهای منطقهٔ «النَطاة» شامل:

۱ـ دژ «ناعِم».

۲ـ دژ «صَعْب بن مُعاذ».

۳ـ قلعهٔ «زبیر».

ب) دژهای منطقهٔ «الشَق» شامل:

۱ـ دژ «اُبَی».

۲ـ دژ «النَزار».

ج) دژهای منطقهٔ «الکتیبة» شامل:[1]

۱ـ دژ «القَموص» **(که به عنوان خمس دژها جدا گردید.)**

۲ و ۳ـ دژهای «الوَطِیح» و «السُلالِم»

(که از طریق مصالحه فتح شدند و در نتیجه «فیء» می‌باشند.)

۲ـ۴)

خمس غنائم جنگ‌های مختلف که بیشتر از اموال منقول بود.

۱ـ طبقات ابن‌سعد، (ج ۲ ـ ۱)، ص ۷۷.

برخی منابع، «الکتیبة» را قلعهٔ مستقلّی در نظر گرفته و «القموص» را از قلعه‌های تحت پوشش آن برشمرده‌اند. بر این اساس، خمس غنائم خیبر، «الکتیبة» ذکر گردیده است.

۵ ـ آنچه از طریق بخشش خاصّ الهی به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید

(فیء):

«فیء» اموال و زمین‌هایی است که به وسیلهٔ جنگ و نزاع به دست مسلمانان نرسیده و بر آن سرزمین‌ها، اسب و شتر نتاخته باشند.[۱]

این اموال و زمین‌ها به تصریح آیات الهی، مِلک خاصّ رسول اکرم صلی الله علیه و آله است[۲]:

﴿وَ ما أَفاءَ اللهُ عَلىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَما أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَ لا رِكابٍ وَلٰكِنَّ اللهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلىٰ مَنْ يَشاءُ وَاللهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ﴾[۳]

و آنچه خداوند از [اموالِ] آن‌ها در اختیار رسولش قرار داد به این خاطر بود که این اموال، زمین‌هایی است که بر آن اسب و شتر نتاختید؛ امّا خداوند است که فرستادگانش را بر هر که خواهد چیره می‌گرداند و خداوند بر هر چیزی تواناست.

مطابق این آیه، خدای متعال، امر «فیء» را به پیامبرش واگذار نموده است که هرگونه می‌خواهد، آن را به مصرف برساند؛ سپس او را به موارد مصرف فیء راهنمایی فرموده است.[۴]

---

۱ ـ از تعابیر لغت‌نامه نویسان ـ همانند ابن‌منظور در لسان العرب، ج ۲، ص ۱۱۵۲ ـ نباید هیچ‌گونه پیش‌داوری نسبت به مصادیق فیء نمود.

۲ ـ فیء و انفال در حکم و عمل همانند هم می‌باشند. ر.ک: البرهان (: سیّد هاشم بحرانی رحمه الله)، ج ۵، ص ۳۳۴ ـ ۳۳۵؛ تفسیر کنز الدقائق (: شیخ محمّد بن محمّد رضا قمی مشهدی رحمه الله)، ج ۱۳، ص ۱۶۱.

۳ ـ حشر: ۶.

۴ ـ ر.ک: حشر: ۷.

زمین‌هایی که از طریق فیء، ملک خاصّ رسول خداﷺ شده است؛ عبارتند از:

۱ـ ۵)

زمین‌های «بنی نَضیر»؛ واقع در اطراف شهر مدینه.

۲ـ ۵)

قلعه و حصن «وَطِیح»؛ از قلعه‌های منطقهٔ «الکتیبة» واقع در خیبر.

۳ـ ۵)

قلعهٔ «سُلالِم»؛ از منطقهٔ «الکتیبة» واقع در میان دژهای خیبر.

۴ـ ۵)

زمین‌های «وادی القُری»؛ شامل آبادی‌های فراوانی واقع در منطقهٔ وسیعی بین خیبر و شام.

۵ـ ۵)

سرزمین «تَیماء»؛ منطقه‌ای بین خیبر و شام.

۶ـ ۵)

بازار «مَهْزور»؛ زمین وسیعی واقع در اطراف مدینه.

۷ـ ۵)

«فدک».

جدول‌بندی اموال غیرمنقول و با ارزشی که به شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله تعلق داشت[1]

	نام اموال	نحوهٔ تملّک رسول خدا صلی الله علیه و آله	ارزش تقریبی*	محل استقرار
۱	باغ‌های هفتگانه	هبه	متوسط	مدینه
۲	بخشی از دژ القَموص از منطقهٔ الکتیبة	سهم خدا و رسول از خمس غنائم[2]	زیاد	خیبر
۳	زمین‌های بنی‌نضیر	فیء	متوسط	مدینه
۴	بازار مَهْزور	فیء	متوسط	مدینه
۵	دژ سُلالِم	فیء	بسیار زیاد	خیبر
۶	دژ وَطیح	فیء	زیاد	خیبر
۷	فدک	فیء	زیاد	هم‌جوار خیبر
۸	وادی القُری	فیء	بسیار زیاد	بین خیبر و شام
۹	تَیماء	فیء	زیاد	بین خیبر و شام

* این ارزش‌گذاری در مقایسه با درآمد سالیانهٔ فدک در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله (۴۸۰۰۰ دینار)[3] انجام شده است و کاملاً «جنبهٔ حدسی و تقریبی» دارد.

---

۱ ـ بر موارد مندرج در این جدول، سهم رسول خدا صلی الله علیه و آله از $\frac{۴}{۵}$ غنائم خیبر را باید افزود؛ چرا که ایشان نیز همانند سایر مسلمانان، از این بخش از غنائم نیز سهم می‌بردند.

۲ ـ بخش‌های دیگر از «دژ القَموص در الکتیبة»، طبق آیهٔ ۴۱ سورهٔ انفال، میان صدّیقهٔ طاهره علیها السلام (سهم ذی القربا) و نیازمندان بنی‌هاشم (سهم سادات: سهم ذوی‌القربا) تقسیم گردید. بخش مذکور در جدول فوق، پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت صدّیقه علیها السلام ارث رسید.

۳ ـ ر.ک: فدک و العوالی فی الکتاب و السنّه (: السیّد محمّد باقر الحسینی الجلالی)، ص ۱۱۴.

آشنایی تفصیلی با اموال غیر منقول رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله

۱ ـ ارث:

رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله همانند دیگر انسان‌ها، از بستگان خویش اموالی را به صورت ارث، مالک شدند که در این میان می‌توان به دو مورد اشاره کرد:

۱ ـ ۱)

منزل مادر بزرگوارشان آمنه بنت وَهَب علیهاالسلام در شهر مکّه.

منزل مادر بزرگوار رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله، در شعب و درّهٔ «بنی علی» قرار داشت، که رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله در این خانه به دنیا آمده بود.

۲ ـ ۱)

خانهٔ همسر بزرگوارشان، امّ المؤمنین خدیجه بنت خُوَیْلد علیهاالسلام در شهر مکّه.

منزل همسر با وفای رسول خدا ﷺ، حضرت خدیجه ؑ در مکّه، بین کوه صفا و مروه، پشت بازار عطرفروشان واقع بود.

پس از مهاجرت پیامبر ﷺ به مدینه، پسر عموی آن حضرت - عقیل - آن‌جا را فروخت و بعدها رسول خدا ﷺ بهای آن را به عقیل بخشید.[۱]

خاطرنشان می‌شود که در ماجرای مصادرهٔ اموال خاندان رسول خدا ﷺ پس از رحلت آن حضرت، این دو مِلک - به جهت ارزش ناچیز آن‌ها - مورد منازعه نبوده است.

---

۱ - احکام السلطانیه (ماوردی)، ص ۱۷۱؛ احکام السلطانیه (ابی‌یعلی)، ص ۱۸۵ - ۱۸۶.

۲ ـ خرید:

آنچه از طریق داد و ستد در اختیار ایشان بود؛ از جمله:

۱ ـ ۲)

زمین منزل شخصی ایشان در مدینه، در کنار مسجد النبی صلّی الله علیه و آله.[۱]

۲ ـ ۲)

زمین منزل همسرانشان در مدینه، در اطراف مسجد النبی صلّی الله علیه و آله که شامل نُه حجره بود.

رسول خدا صلّی الله علیه و آله زمین مسجد را که متعلّق به دو یتیم از خزرجیان بود، خرید.

---

۱ ـ گاهی این مکان (بیت النبی صلّی الله علیه و آله)، همانند منزل مسکونی امیرمؤمنان علیه السلام و فاطمهٔ زهرا علیها السلام، «بیت فاطمه» نامیده می‌شد که پس از خلافت ابوبکر، نام آن، به «بیت عایشه» شهرت یافت.

این مکان (حجرة النبی صلّی الله علیه و آله)، از آن رو «بیت فاطمه علیها السلام» نام گرفته بود که قبل از ازدواج و انتقال حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام به منزل مجاور، آن بانوی بزرگوار علیها السلام در آن مکان زندگی می‌کردند.

سپس در کنار مسجد، منزل شخصی رسول خداﷺ ساخته شد و منزل همسران آن حضرت نیز به تدریج آماده گردید.

منزل ایشان و خانه‌های همسرانشان در جوار هم و در کنار مسجد بود و بدن مقدّس رسول خداﷺ پس از رحلت، در منزل شخصی ایشان دفن شد.[۱]

بر اساس مشهور فقه اهل بیتؑ، زوجه از زمینِ خانه، زمینِ باغ، زمینِ زراعی و نیز سایر زمین‌های شوهرش ارث نمی‌برد (نه از خود زمین‌ها و نه از قیمت آن‌ها) و تنها از $\frac{۱}{۸}$ «قیمت» بنا و ساختمان و نیز تنها از $\frac{۱}{۸}$ «قیمت» درختان و $\frac{۱}{۸}$ «قیمت» محصولِ موجود در باغ و زمین‌های زراعی، ارث می‌برَد.[۲]

لذا، وارث اصلی و مالک اموال غیر منقول رسول خداﷺ، صدّیقهٔ طاهرهؑ می‌باشد و هر یک از زنان پیامبر، تنها مستحقّ دریافت $\frac{۱}{۷۲}$ قیمت موارد مذکور، از جانب وارث اصلی این اموال بودند.

بر این اساس، سکونت هر کدام از زنان پیامبرﷺ در منزلش، منوط به کسب اجازه از وارث اصلی آن، یعنی صدّیقهٔ طاهرهؑ بوده است.[۳]

---

۱ ـ ر.ک: مصادرهٔ قبر پیامبرﷺ (: علی الکورانی).

۲ ـ این سهم، میان همهٔ زوجات تقسیم می‌گردد.

۳ ـ در مدارک اهل تسنّن قطعی است که خانهٔ همسران پیامبرﷺ در تملک آن‌ها نبوده است.

☜

مشاهده خواهیم کرد که ابوبکر با جعل روایتِ «از پیامبران ارث برده نمی‌شود» ـ که مدّعی بود آن را از پیامبر شنیده است! ـ اموال به جا مانده از رسول خدا صلی الله علیه و آله ـ که صدّیقهٔ طاهره علیها السلام وارث اصلی آن بودند ـ را مصادره کرد.

البتّه این قانون شامل همسران آن حضرت نشد و زنان پیامبر صلی الله علیه و آله و از جمله «عایشه دختر ابوبکر»، نه تنها از ارث بهره‌مند شدند؛ بلکه خانه‌هایی که در آن سکونت داشتند را تصاحب کردند[1] و حتّی برخی از آنان به دلیل نفوذ سیاسی در دستگاه حاکم، قادر به خرید و فروش این حجره‌ها هم بودند.

برای مثال:

عایشه حجره و خانهٔ خویش را به قیمت ۱۸۰ هزار درهم ـ و به روایت دیگر ۲۰۰ هزار درهم ـ فروخت که البتّه اجازهٔ سکونت در آن‌جا را تا زمان مرگ خود، محفوظ داشت.[2]

عایشه دختر خلیفهٔ اوّل، پس از شهادت صدّیقهٔ طاهره علیها السلام مدّعی مالکیّت منزل شخصی رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز شد و آن را به سادگی در اختیار خود گرفت و با سکونتی نمایشی در آن مکان مقدّس[3]،

✍ برای مثال، ر.ک: فتح الباری (: ابن حجر)، ج ۶، ص ۱۴۸؛ طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۱۶۴؛ عمدة القاری (:عینی)، ج ۱۵، ص ۲۹؛ ارشاد الساری (:قسطلانی)، ج ۵، ص ۱۹۰.

۱ ـ در این راستا احادیثی نیز جعل گردیده است؛ برای مثال، ر.ک: مشکل الآثار (: طحاوی)، ج ۱، ص ۴۲۰؛ طبقات ابن‌سعد، ج (۲ ـ ۱)، ص ۸۷.

۲ ـ حلیة الاولیاء (:ابونعیم)، ج ۲، ص ۴۹.

۳ ـ ر.ک: دراسات و بحوث فی التاریخ و الاسلام (: السیّد جعفر مرتضی العاملی)، ج ۱، ص ۱۶۹ ـ ۱۸۱؛ مصادرة قبر پیامبر صلی الله علیه و آله (: علی الکورانی).

آن‌جا را ـ چنانچه تا به امروز نامیده می‌شود ـ «بیت عایشه» خواند.

با رضایت عایشه، در زمینِ حجرهٔ شخصی رسول خدا ﷺ، در کنار قبر شریف ایشان، پدر عایشه (ابوبکر) و پدر حفصه (عمر) دفن شدند، امّا عایشه از دفن بدن پاک و مطهّر امام مجتبی علیه‌السلام در آن‌جا جلوگیری کرد.[1]

---

۱ ـ تهذیب الکلام (تفتازانی)، ج ۲، ص ۲۷۲ (نسخهٔ خطّی دارالکتب مصر)؛ طبقات ابن سعد، ج ۸، حدیث ۱۵۲ و ۱۸۴؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۵.

۳ ـ هبه و هدایا:

آنچه از طریق هبه، بخشش و هدیه به رسول خداﷺ تقدیم گردید:

۱ ـ ۳)

باغ‌های هفت گانهٔ متعلّق به «مُخَیْریق یهودی» که در منطقه‌ای خوش آب و هوا در اطراف مدینه (عوالی) واقع بود.

جنگ احد روز شنبه هفدهم شوّال سال سوم هجری به وقوع پیوست. «مُخَیْریق» که از بزرگان یهود بود به یهودیان گفت: امروز پیامبری که داعیهٔ توحید دارد، در مقابل مشرکان تنهاست و ما یهودیان ـ که می‌دانیم حق با اوست ـ باید یاری‌اش کنیم.

یهودیان در پاسخ گفتند: امروز، روز شنبه است و کار کردن در آن ـ برای یهودیان ـ جایز نیست.

«مُخَیْریق» گفت:

حکمتِ تعطیل کسب و کار در روز شنبه، اشتغال به عبادت است و امروز یاری این پیامبر، برترینِ عبادات محسوب می‌شود.

یهودیان نپذیرفتند و در نتیجه «مُخَیْرِیق» صبح روز شنبه ۱۷ شوّال شخصاً نزد پیامبرﷺ حاضر گردید و یاری خود را اعلام داشت و گفت:

در صورتی که در این راه کشته شدم، هفت باغ که در تملّک من است، به پیامبر بخشیدم تا به دست یهودیان نیفتد.

حضّار نیز بر این ماجرا شاهد بودند.

«مُخَیْرِیق» در حین نبرد و قبل از ظهر شهید شد و پیامبرﷺ در حقّ او فرمود:

> اگر می‌خواهید کسی را ببینید که بدون خواندن رکعتی نماز به بهشت می‌رود، به مُخَیْریق بنگرید.

در نتیجه، این باغ‌ها به رسول خداﷺ تعلّق گرفت.[۱]

نام این باغ‌ها چنین است:

۱ـ الاعراف

(نام دیگر آن به صورت «مَثْلَب» یا «مِثْیَب» گزارش شده است).

۲ـ الاعواف.

۳ـ الصافیه.

۴ـ الدّلال.

۵ـ بُرْقه.

۶ـ حُسْنی.

۷ـ مَشْرَبَةُ أُمّ ابراهیم (یا:) ما لِأُمّ ابراهیم.

۱ـ سیرة ابن هشام، ج ۲، ص ۱۶۴ ـ ۱۶۵ و ج ۲، ص ۹۴؛ مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۶۲ ـ ۲۶۳؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۳۱؛ الاکتفاء (کلاعی)، ج ۱، ص ۴۷۲ ـ ۴۷۳؛ وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۲۸۳؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۶۲؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۴، ص ۳۶.

(علّت این نام‌گذاری به جهت آن است که پیامبرﷺ بعد از ازدواج با «ماریهٔ قبطیّه» و به جهت حسادت برخی از دیگر زنانشان به وی، او را در این باغ ساکن کردند و چون ماریهٔ قبطیّه، مادر ابراهیم فرزند رسول خداﷺ بود، این مکان به «مشربهٔ امّ ابراهیم» معروف شد.)

طبق شواهد تاریخی که مورد تأیید اهل سنّت نیز می‌باشد، این باغ‌ها، در منطقه‌ای خوش آب و هوا در مدینه به نام «عوالی» قرار داشت و از ارزش بالایی برخوردار بود.

درآمد این باغ‌ها ـ از سال سوم تا هفتم هجری ـ به تصریح منابع مختلف، میان نیازمندان از بنی‌هاشم و فرزندان جناب عبدالمطّلِب تقسیم می‌گردید[1]؛ تا سال هفتم هجری که در آن سال رسول خداﷺ «حوائط سبعه» را به صدّیقهٔ طاهرهؑ اهدا فرمود.[2]

ایشان نیز پس از تملّک آن، همانند گذشته، از محلّ درآمد باغ‌های هفت گانه، بر بنی‌هاشم و فرزندانِ عبدالمطّلِب بخشش و عطا می‌فرمود.[3]

---

۱ ـ سنن الکبری (: بیهقی) (الوقف)، ج ۶، ص ۱۶۰.

در مراجعه به منابع، توجّه به این نکته ضروری است که: «وقف» و «صدقه» درکاربرد لغوی آن، به «بخشش، تملیک و تخصیص مال» به فرد یا افرادی اطلاق می‌گردد.

۲ ـ شواهد التنزیل (: حاکم حَسْکانی)، ج ۱، ص ۳۴۱ (: فَأعْطاها فَدَکاً وَ الْعَوالیَ)

اسناد حاکی از «وقف» عوالی در سال هفتم هجری نیز بر همین «بخشش» ناظر می‌باشند. (ر.ک: وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۹۸۹)

۳ ـ سنن الکبری (: بیهقی)، ج ۷، ص ۳۲؛ الأمّ (: شافعی)، ج ۸، ص ۱۲۳.

به احتمال زیاد، پس از رسول خداﷺ، دستگاه خلافت این باغ‌ها را ـ بر خلاف دیگر اموال حضرت صدّیقهٔ طاهره‌ -ﷺ مصادره نکرد[1]؛ چراکه می‌ترسید با تصرّف این باغ‌ها، بنی‌هاشم که از عایدات این باغ‌ها بهره‌مند می‌شدند، از پوستهٔ مخالفتِ ضمنی درآمده، به ستیز علنی با حکومت وقت بپردازند و در نتیجه، بیم آن می‌رفت که به بهانهٔ حمایت از امیرمؤمنانﷺ دست به شمشیر نیز ببرند.

چنین اتّفاقی هرگز به مصلحت نظام نوپا و شکنندهٔ حاکم نبود؛ به ویژه که دستگاه خلافت تصمیم داشت تا بنی‌هاشم را برای همیشه از «سهم ذوی القربا: سهم خویشاوندان»[2] محروم سازد؛ چنانچه نوشته‌اند:

إنَّ أَبابَكْرٍ مَنَعَ فاطِمَةَ وَ بَنِی‌هاشِمٍ سَهْمَ ذَوِی‌الْقُرْبیٰ وَ جَعَلَهُ فِی سَبِیلِ اللهِ فِی السِّلاحِ وَ الْکُراعِ.[3]

ابوبکر از این که سهم ذی القربا را به فاطمه[ﷺ] و سهم ذوی‌القربا را به بنی‌هاشم بدهد امتناع کرد و آن را در راه خدا و تهیّهٔ اسلحه و چهارپا [برای جنگ و فتوحات] خرج نمود.[4]

---

۱ ـ الأمّ (: شافعی)، ج ۴، ص ۵۹.

۲ ـ بخشی از خمس که به «نیازمندان بنی هاشم» تعلّق می‌گیرد.

۳ ـ جامع البیان (: طبری) (انفال)، ج ۱۰، ص ۶؛ شرح نهج البلاغهٔ ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۳۱. مدارک دیگری از اهل تسنّن که اشاره دارد «ابوبکر سهم نزدیکان را نداد» عبارتند از: سنن الکبری، ج ۶، ص ۳۴۲ ـ ۳۴۳؛ سنن ابی داود (الخراج)، ج ۳، ص ۱۴۵ ـ ۱۴۶؛ مسند احمد ابن حنبل، ج ۴، ص ۸۳؛ مجمع الزوائد (: هیثمی)، ج ۵، ص ۳۴۱؛ تاریخ المدینة المنوّره (: ابن شبّه)، ج ۱، ص ۲۱۷ و ج ۲، ص ۶۴۵؛ الاموال (: حُمَیْد بن زَنْجویه)، ج ۲، ص ۷۳۰؛ الاموال (: ابوعبید)، ص ۲۲ ـ ۲۳ و ص ۴۶۲ ـ ۴۶۳؛ مصنّف (: عبدالرزّاق)، ج ۵، ص ۲۳۸ ـ ۲۳۹؛ شرح معانی الاخبار (:طحاوی)، ج ۳، ص ۲۳۴ ـ ۲۳۵ و ص ۲۷۷ و ص ۳۰۹.

۴ ـ تاریخ المدینة المنوّره، ج ۱، ص ۲۱۱؛ شرح نهج البلاغهٔ ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۳۱.

۲ـ۳)

زمین‌هایی که انصار به رسول خداﷺ هدیه کردند.

این زمین‌ها در نزدیکی مدینه بود. از آن‌جا که به این زمین‌ها آب نمی‌رسید، زمین‌های مرغوب و حاصل خیزی نبودند[۱] و امیرمؤمنانﷺ مسئول رسیدگی به این زمین‌ها بود.

پس از تشکیل سقیفه و غصب خلافت، به جهت کم ارزش بودن این زمین‌ها و حاصل‌خیز نبودن این مزارع، در آن زمان، به این اموال از طرف خلیفه توجّهی نشد.

این زمین‌ها، مدّت‌ها پس از رحلت رسول خداﷺ، با تلاش‌های فراوان امیرمؤمنانﷺ و حفر چاه و قنات، به زمین‌های حاصل‌خیز و آبادی تبدیل گردید.

۱ـ الاموال (: ابوعبید)، ص ۲۸۲.

۴ ـ خمس:

آنچه به موجب خمس به آن حضرتﷺ تسلیم گردید، عبارت است از:

(۴ـ ۱)

یکی از دژهای خیبر به نام «القَموص» واقع در الکتیبة.

غزوهٔ خیبر در محرّم یا صفر و یا جمادی الاوّل از سال هفتم هجری و در یکصد و شصت کیلومتری مدینه، به وقوع پیوست که در جریان آن:

دژهای «النَطاة» شامل: دژ «ناعِم»، دژ «صَعْب بن مُعاذ» و قلعهٔ «زبیر»؛

دژهای «الشَق» شامل: دژهای «اُبَی» و «النَزار»؛

یکی از دژهای بخش «الکتیبة» یعنی: دژ «القَموص»؛ همگی با جنگ (به‌ویژه با پایمردی امیر مؤمنانؑ[1]) به‌تسخیر سپاه اسلام در آمدند.[2]

---

۱ ـ وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۲۹۲؛ خلاصة الوفاء(: سمهودی)، ص ۵۹۸؛ عمدة الاخبار (: احمد العباسی)، ص ۴۰۶.

۲ ـ معجم البلدان (: یاقوت حَموی)، ج ۴، ص ۴۳۷؛ المغانم المطابه (: فیروزآبادی)، ⇐

دو قلعهٔ دیگر در ناحیهٔ «الکتیبة» یعنی «وَطِیح» و «سُلالِم» با «**مصالحه**»[1] فتح شدند؛ لذا حکم «فیء» را پیدا کردند و در مالکیّت شخص رسول خداﷺ قرار گرفتند.

همان گونه که اشاره شد، غنائمی که در جنگ‌ها به تصرّف مسلمانان در می‌آمد، به فرمان الهی[2] به صورت $\frac{۱}{۵}$ و $\frac{۴}{۵}$ تقسیم می‌شد.

رسول خداﷺ خمس دژهای خیبر را دژ «القَموص» از منطقهٔ «الکتیبة»[3] انتخاب کرد.

در نتیجه، کلّ دژهای منطقهٔ «الکتیبة» در اختیار شخص رسول خداﷺ قرار گرفت؛ چرا که دژ «القَموص» خمس غنائم خیبر بود و دژهای «وَطِیح» و «سُلالِم» به این جهت که با جنگ فتح نشدند، حکم «فیء» را داشتند.

✍ ص ۳۵۶؛ وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۲۹۳ ـ ۱۲۹۴؛ خلاصة الوفاء، ص ۵۹۹؛ عمدة الاخبار، ص ۴۰۹؛ مراصد الاطّلاع (بغدادی)، ج ۳، ص ۱۱۴۹؛ معجم ما استعجم (بکری)، ج ۴، ص ۱۱۱۵.

۱ ـ «**مصالحه**» با یهود به این صورت انجام می‌گرفت:
یهودیان اجازهٔ سکونت و کار بر روی این زمین‌ها ـ که به رسول خداﷺ تعلّق داشت ـ را می‌یافتند و نیمی از محصول و درآمد سالیانهٔ این زمین‌ها را به عنوان «مزد» دریافت می‌نمودند. (مصالحه بر نصف اموال به همین معنا است که برخی به اشتباه آن را مصالحه بر نصف زمین‌ها پنداشته‌اند.)

۲ ـ طبق آیهٔ ۴۱ سورهٔ انفال.

۳ ـ در همان زمان، بخش‌هایی از این دژ، به‌موجب «سهم ذی‌القربا» به تملیک حضرتِ صدّیقهﷺ درآمد و بخش‌های دیگری از آن، به‌موجب «سهم ذوی‌القربا» به نیازمندانِ بنی‌هاشم اختصاص یافت. همچنین بخش‌هایی که به رسول خداﷺ تعلّق داشت، پس از رحلت ایشان به حضرت صدّیقهﷺ ارث رسید.

اسناد تاریخی حاکی از آن است که:

إنَّ أَهْلَ الْوَطِيحِ وَ السُّلالِمِ صالَحُوا عَلَيْهِما النَّبِيَّ صلَّى الله عليه [و آله] و سلَّم فَقالَ ذٰلِكَ لَهُ خاصَّةً وَ خَرَجَتْ الْكَتِيبَةُ فِى الْخُمُسِ وَ هِىَ مِمَا يَلِى الْوَطِيحَ وَ السُّلالِمَ، فَجُمِعَتْ شَيْئاً واحِداً.[1]

ساکنان دژهای وَطِیح و سُلالِم با رسول خدا صلی الله علیه و آله از در صلح، درآمدند؛
پس راوی گفت که این دو دژ، ملک خاصّ رسول خدا صلی الله علیه و آله است.
[آن گاه] منطقهٔ کتیبه جزو خمس قرار گرفت [که همان دژ القَموص است] و در نتیجه، این سه قلعه، که در یک راستا بود، به صورت واحد [در اختیار رسول خدا صلی الله علیه و آله] قرار گرفت.

بقیّهٔ قلعه‌های خیبر نیز به عنوان «سهم مسلمانان» جدا گردید؛ چنانچه نوشته‌اند:

لَمّا قُسِمَتْ خَيْبَرُ كانَ الْقَسْمُ عَلىٰ نَطاةَ وَ الشَّقِ وَ الْكَتِيبَةِ فَكانَتْ نَطاةُ وَ الشَّقُ فِى سِهامِ الْمُسْلِمِينَ.[2]

زمانی که خیبر تقسیم می‌شد، به [سه قسمت] نَطاة، شَق و کتیبه تقسیم گردید که نَطاة و شَق سهم کلّ مسلمانان بود.

---

۱ ـ وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۲۰۹ ـ ۱۲۱۰.

۲ ـ وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۲۹۳ ـ ۱۲۹۴؛ خلاصة الوفاء، ص ۵۹۹؛ عمدة الاخبار، ص ۴۰۹؛ معجم ما استعجم، ج ۴، ص ۱۱۱۵؛ معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۳۷؛ المغانم المطابه (فیروزآبادی) (قسم المواضع)، ص ۲۵۶.

پس از تشکیل سقیفه، از جملهٔ اوّلین اقدامات دستگاه خلافت، تصرّف تمامی زمین‌های متعلّق به رسول خداﷺ در منطقهٔ خیبر (الکتیبة) بود؛ چه زمین‌هایی که در قلعهٔ «القَموص» واقع بود و به موجب «خمس» به مالکیَت آن حضرتﷺ در آمده بود و چه دژهای «وَطِیح» و «سُلالِم» که «فیء» محسوب می‌گردید.[1]

در نتیجه:

از جمله مطالبات حضرت صدّیقهٔ طاهرهؑ از ابوبکر، میراث ایشان از پیامبرﷺ از خمس زمین‌های خیبر و نیز سهم ذی‌القربا از خمس این اراضی بود که به مصادرهٔ عاملان خلیفه درآمد و هرگز مسترد نشد.

پس از ابوبکر، خلیفهٔ دوم نیز چند سالی به همان شیوه عمل کرد تا این که تصمیم به اخراج یهودیانی گرفت که مطابق «مصالحه» در این بخش از زمین‌های خیبر (دژهای «وَطِیح» و «سُلالِم») کار و فعّالیّت می‌کردند.

این یهودیان ـ که شاهدان ماجرای خیبر بودند ـ زیرکانه به شام و فلسطین کوچ داده شدند و پس از اخراج آنان، زمین‌ها میان اطرافیان نظام خلافت تقسیم شد.

---

۱ ـ همچنین دستگاه خلافت، بخش‌های دیگر از خمس زمین‌های خیبر ـ که به صدّیقهٔ طاهرهؑ (سهم ذی‌القربا) و نیازمندان بنی‌هاشم (سهم سادات: سهم ذوی‌القربا) تعلّق داشت ـ را مصادره نمود و لذا، خمس زمین‌های خیبر «یک‌پارچه» غصب شد.

اسناد تاریخی حاکی‌اند:

غَزا رَسُولُ اللهِ صلّی الله علیه [و آله] و سلّم خَیْبَرَ فِی سَنَةِ سَبْعٍ... فَلَمّا کانَتْ خِلافَةُ عُمَرَ بْنِ الْخَطّابِ... فَأَجْلاهُمْ عُمَرُ وَ قَسَمَ خَیْبَرَ بَیْنَ مَنْ کانَ لَهُ فِیها سَهْمٌ مِنَ الْمُسْلِمِینَ.[1]

رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال هفتم به جنگ یهودیان خیبر رفت... زمانی که خلافت عمر بن خطّاب فرا رسید... او [یهودیان را] از خیبر کوچ داد و زمین‌های آن را بین مسلمانانی که از غنائم خیبر سهم داشتند، تقسیم کرد.

علیرغم اصرار بنی‌هاشم برگرفتن سهم مصادره شدهٔ خود از زمین‌های خیبر (سهم ذوی‌القربا)، خلیفهٔ دوم از استرداد مالکیّت آن‌ها خودداری کرد و تنها حاضر شد بخشی از درآمد آن را پس دهد که با مخالفت بنی‌هاشم روبه‌رو گردید.

چنانچه نوشته‌اند:

فَکانَ ابْنُ عَبّاسٍ یَقُولُ: قَدْ دَعانا عُمَرُ إِلیٰ أَنْ یُنْکِحَ فِیهِ أَیامانا وَ یُخْدِمَ مِنْهُ عائِلَنا وَ یَقْضِیَ مِنْهُ غارِمَنا، فَأَبَیْنا عَلَیْهِ إِلّا أَنْ یُسَلِّمَهُ کُلَّهُ وَ أَبیٰ ذٰلِکَ عَلَیْنا.[2]

۱ـ معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۱۰؛ المغانم المطابه، ص ۱۳۵؛ فتوح البلدان (: بلاذری)، ج ۱، ص ۲۵ـ۲۷؛ سیرهٔ ابن سیّد الناس، ج ۲، ص ۱۳۸؛ دلائل النبوه (: بیهقی)، ج ۶، ص ۲۳۶ـ۲۳۷؛ سنن الکبری، ج ۹، ص ۱۳۷ـ۱۳۸؛ تاریخ الاسلام (: ذهبی)، ج ۲، ص ۴۲۳ـ۴۲۵؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۹۹ـ۲۰۰؛ سنن ابی داود، ج ۳، ص ۱۵۷ـ۱۵۸؛ مصنّف (: عبدالرزّاق)، ج ۴، ص ۱۲۴ـ۱۲۵.

۲ـ مغازی واقدی، ج ۲، ص ۶۹۷؛ سنن ابی داود، ج ۳، ص ۱۴۶؛ سنن‌الکبری، ج ۶،

ابن عبّاس [که از بنی‌هاشم است] می‌گوید: خلیفهٔ دوم به ما پیشنهاد کرد که از [درآمد] آن، افراد بی‌همسر ما را همسر دهد و برای فقرای ما خدمتکار بیاورد و قرض بدهکاران ما را بپردازد، ما راضی نشدیم مگر این که او تمام [سهم نیازمندان بنی‌هاشم از] این زمین‌ها را پس بدهد و او هم از این کار سر باز زد.

به همین دلیل، در تقسیم خمس زمین‌های خیبر در زمان خلیفهٔ دوم، بنی‌هاشم از قبول سهمِ اعطایی خلیفه امتناع کردند.

تازه مسلمانان، از جمله اسرای ایرانی، به دستور مستقیم خلیفه و به جهت غیر عرب (عجم) بودن، حتّی از دریافت بیت‌المال نیز محروم بودند.

در نتیجه امید دریافت سهم از خمس زمین‌های خیبر برای آنان نیز منتفی بود.

بنابراین، به خواست خلیفه، تنها برخی از اطرافیان او صاحب سهم (زمین یا محصول آن) شدند که از جملهٔ آن‌ها می‌توان به برخی زنان پیامبرﷺ اشاره کرد.

ص ۳۴۴ـ۳۴۵؛ تاریخ المدینة المنوّرة، ج ۲، ص ۶۴۷ـ ۶۵۰؛ سنن نسائی، ج ۷، ص ۱۲۸ ـ ۱۲۹؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۲۰؛ الاموال (: حُمَید بن زَنْجویه)، ج ۲، ص ۷۳۵ ـ ۷۳۶؛ الاموال (: ابوعبید)، ص ۴۶۶؛ مصنّف (: عبدالرزّاق)، ج ۶، ص ۲۳۸؛ الخراج (: ابو یوسف)، ص ۱۹ ـ ۲۱؛ مصنّف (:ابن ابی شیبه)، ج ۱۲، ص ۴۷۱؛ شرح معانی الآثار (:طحاوی)، ج ۳، ص ۳۰۲؛ انساب الاشراف (:بلاذری)، ج ۱، ص ۵۱۷؛ مسند ابی یَعلی، ج ۴، ص ۴۲۳ـ ۴۲۴ و ج ۵، ص ۴۱ و ص ۱۲۳ ـ ۱۲۴؛ صحیح ابن حبّان، ج ۷، ص ۱۵۷.

عمر بن خطّاب این بخش از زمین‌های خیبر (خمس خیبر) را تقسیم کرد و به زنان پیامبرﷺ این اختیار را داد که هر کس از آنان زمین خیبر را می‌خواهد، به او داده شود و هر کس به خرمای خیبر (درآمد زمین‌ها) نیازمند است، آن را انتخاب کند.

بدین ترتیب، عایشه زمین خیبر را انتخاب کرد.[۱]

در نتیجه:

خمس زمین‌های خیبر توسّط ابوبکر از صاحبان اصلی آن گرفته شد و توسّط عمر به کسانی تعلّق گرفت که از لحاظ شرعی هرگز مجاز به استفاده از «خمس» نبودند.

به هر صورت این زمین‌ها با تقسیم‌بندی‌های فوق نزد برخی باقی‌ماند و گویا در زمان عبدالملک بن مروان تمامی این زمین‌ها به خزانهٔ خلفای بنی‌امیّه تعلّق گرفت.[۲]

---

۱ ـ صحیح بخاری (المزارعه)، ج ۳، ص ۱۳۷ ـ ۱۳۸.

۲ ـ مغازی واقدی، ج ۲، ص ۶۹۹.

۲ـ ۴)

خمسِ غنائم جنگ‌های مختلف.

غیر از خمس خیبر، خمس غنائمی که در جنگ‌های مختلف به دست می‌آمد، بر طبق آیهٔ خمس (انفال: ۴۱) به رسول خداﷺ تسلیم می‌گردید؛ مانند خمس غنائم جنگ‌های بدر، حُنین و...

در برخی موارد، نحوهٔ مصرف این خمس توسّط آن حضرتﷺ، در تاریخ به ثبت رسیده است.

برای مثال:

پیامبرﷺ پس از تقسیم $\frac{۴}{۵}$ غنائم بین مسلمانان در **جنگ حُنین**، سهم خویش از خمس غنائم را ـ که متعلّق به شخص ایشان بود ـ بین سران قریش که تازه اسلام آورده بودند، تقسیم کردند.

این مطلب در فقه با نام «تألیف قلوب» مطرح شده است.

«ابن سعد» صریحاً اعلام کرده است:

> این بخشش‌ها همگی از خمسی بود که به شخص پیامبر[ﷺ] تعلّق داشت و هرگز دیناری از حقوق و سهام دیگران در راه تألیف قلوب این گروه خرج نگردید.[۱]

به هر روی آنچه روشن است، رسول خداﷺ دریافت‌های خود از «خمس» را که ملک خاصّ ایشان بود، به هر نحو که صلاح می‌دیدند، خرج می‌کردند و در مواقع متعدّدی از این بودجه، سهمی اضافه برای برخی اصحاب درنظر می‌گرفتند.

۱ـ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۵۳.

به هر حال با غصب خلافت، از پرداخت خمس به صاحبانِ اصلی آن ممانعت شد؛ هر چند که شواهد تاریخی گویای آن است که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، برخی از اطرافیان خلیفه، از خمس غنائم جنگ‌های دوران خلافت ابوبکر و عمر بهره‌مند بودند؛ چنانچه نوشته‌اند:

وَ أَعْطىٰ رَسُولُ اللهِ صلّی الله علیه [و آله] و سلّم أَزْواجَهُ الْخُمْسَ فَكانُوا عَلىٰ ذٰلِكَ زَمانَ النَّبِيِّ وَ أَبِي‌بَكْرٍ وَ بَعْضَ زَمانِ عُمَرَ.[1]

رسول خدا صلی الله علیه و آله [به صلاحدید خویش گاهی سهم خود از] خمس را بین همسران خویش تقسیم می‌نمود و روال کار در زمان پیامبر چنین بود و در زمان خلافت ابوبکر و چند سالی از خلافت عمر نیز به همین منوال گذشت.

(یعنی در زمان خلفا، علیرغم منع خمس از صاحبان اصلی آن، برخی همسران پیامبر صلی الله علیه و آله از دریافت «سهمی از خمس غنائم» محروم نگردیدند!)

---

۱ ـ تاریخ المدینة المنوّرة، ج ۱، ص ۱۸۸.

۵ ـ فیء:

۱ ـ ۵)

زمین‌های «بنی‌نضیر».

تاریخ، ماجرای یهودِ بنی نضیر را شش ماه بعد از واقعهٔ اُحُد، در ابتدای سال چهارم بعد از هجرت می‌داند.[۱]

پیامبر صلی الله علیه و آله در جهت همکاری و عدم خیانت، با یهودیان مدینه پیمان نامه‌ای بسته بودند. آنان با عمل نکردن به پیمان و خیانت به رسول خدا صلی الله علیه و آله ـ و در عین حال با عدم قبول اسلام ـ به کوچ و عزیمت اجباری از آن منطقه محکوم شدند.

بدین ترتیب تمام زمین‌های بنی نضیر که بدون جنگ به دست آمده بود، «فیء» محسوب می‌شد و ملک خاصّ رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.[۲]

---

۱ ـ فتوح البلدان، ج ۱، ص ۱۸؛ البتّه، قول دیگری نیز در این زمینه وجود دارد. (ر.ک: دلائل النبوّه، ج ۳، ص ۱۷۶)

۲ ـ مغازی واقدی، ج ۱، ص ۳۶۶؛ طبقات ابن سعد (غزوة بنی النضیر)، ج ۲، ص ۵۸؛ ☜

این «حکم الهی» مورد اعتراض برخی قرار گرفت؛ چنانچه نوشته‌اند:

فَقالَ عُمَرُ: یا رَسُولَ اللهِ! أَلا تُخَمِّسُ ما أَصَبْتَ مِنْ بَنِی نَضِیرٍ کَما خَمَّسْتَ ما أَصَبْتَ مِنْ بَدْرٍ؟
فَقالَ صلّی الله علیه [و آله] و سلّم: لا أَجْعَلُ شَیْئاً جَعَلَهُ اللهُ لِی دُونَ الْمُؤْمِنِینَ بِقَوْلِهِ: ﴿وَ ما أَفاءَ اللهُ عَلیٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُریٰ فَلِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ...﴾ کَهَیْئَةِ ما وَقَعَ فِیهِ السُّهْمانِ لِلْمُسْلِمِینَ.[1]

عمر بن خطّاب گفت: ای رسول خدا! آیا در مورد اموال بنی نضیر، همانند غنائم جنگ بدر عمل نمی‌کنی؟ [تا مانند بدر، $\frac{1}{5}$ آن را خودت برداری و $\frac{4}{5}$ باقی‌مانده را بین ما تقسیم کنی؟]
رسول خدا ﷺ فرمود:
چیزی را که خداوند برای من قرار داده است، برای مؤمنان قرار نمی‌دهم، چرا که خداوند فرمود: «آنچه را که خداوند از سرزمین‌ها [ی مشرکان] برای پیامبرش قرار داده است؛ پس برای خدا و رسول است...» [و من چنین چیزی را] همانند آنچه مسلمانان در آن دو سهم دارند قرار نمی‌دهم.

✍ سیرة ابن سیّد الناس، ج ۱، ص ۵۰ ـ ۵۱؛ فتوح البلدان، ج ۱، ص ۲۱؛ الخراج، ص ۳۳ ـ ۳۵؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۴، ص ۲۰۳؛ سیرة ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۸۴ ـ ۳۸۵؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۳۹.

۱ ـ مغازی واقدی، ج ۱، ص ۳۷۷.

رسول خداﷺ، **قسمت زیادی**[1] از زمین‌های بنی‌نضیر را به صلاحدید خویش به مهاجرین اعطا فرمودند، زیرا تا سال سوم هجرت ـ زمان ماجرای بنی نضیر ـ مهاجرین به جهت ضعف مالی در خانه‌های انصار زندگی می‌کردند.

البتّه در تقسیم این اموال، دو نفر از انصارِ فقیر نیز بهره‌مند شدند؛ چنانچه نوشته‌اند:

فَقَسَّمَها رَسُولُ الله صلّی الله علیه [و آله] و سلّم عَلَیٰ الْمُهاجِرِینَ دُونَ الْأَنْصارِ إِلَّا أَنَّ «سَهْلَ بْنَ حُنَیْفٍ» وَ «أَبادَجانَةَ سِماكَ بْنَ خَرَشَةَ» ذَكَرا فَقْراً. فَأَعْطاهُما رَسُولُ اللهِ صلّی الله علیه [و آله] و سلّم.[2]

رسول خداﷺ زمین‌ها [ی بنی نضیر] را بین مهاجرین تقسیم کرد و به انصار چیزی نداد مگر به سَهْل بن‌حُنیف و ابو دَجانه که از فقرِ خویش سخن به میان آوردند.
پس رسول خداﷺ به آن دو نیز عطا فرمود.

تاریخ نام برخی افراد را که به لطف رسول خداﷺ از فیء و اموال متعلّق به آن حضرت در بنی نضیر سهم دریافت کردند، ذکر کرده است.

---

۱ ـ فتوح البلدان، ج ۱، ص ۲۱؛ سیرة ابن‌هشام، ج ۳، ص ۲۰۱ ـ ۲۰۲ (: فَأَعْطَی النَّبِیُّ أَكْثَرَها الْمُهاجِرِینَ)

۲ ـ سیرة ابن هشام، ج ۳، ص ۲۰۱ ـ ۲۰۲؛ دلائل النبوّة، ج ۳، ص ۱۸۰ ـ ۱۸۲؛ فتوح البلدان، ج ۱، ص ۲۱؛ عیون التواریخ (: ابن‌شاکر)، ج ۱، ص ۱۸۷ ـ ۱۸۸ (مکتبة النهضة المصریه، قاهره، ۱۹۸۰).

از مهاجرین کسانی که سهم به آنان اعطا شد، ابوبکر است که منطقهٔ «چاه حِجْر» به او اعطا شد و نیز به عمر بن خطّاب قسمت «چاه جَرْم» داده شد، عبدالرحمان بن عوف قسمت «سُلَیم» را دریافت کرد و به صُهَیْب بن سَنان منطقهٔ «ضَرّاطه» رسید و زُبَیر ابن عَوّام و اباسلمه زمین‌های «بُوَیْلَه» را دریافت کردند...[1]

پیامبرﷺ از درآمد بقیّهٔ زمین‌ها، به اندازهٔ نفقهٔ یک سال خود و خانواده‌شان برمی‌داشتند[2] و باقی‌مانده را میان مسلمانان تقسیم می‌نمودند و یا در تجهیز سپاه یا مشکلاتی که به مسلمانان می‌رسید از آن خرج می‌کردند.[3]

پس از رحلت رسول خداﷺ، تمام زمین‌های بنی نضیر ـ که آن حضرتﷺ آن‌ها را به کسی عطا نکرده بودند ـ از طریق ارث به تنها فرزندشان حضرت فاطمهٔ زهراﷺ می‌رسید.[4]

ابوبکر، این قسمت از زمین‌ها را که مختص به حضرت صدّیقهٔ طاهرهﷺ بود، غاصبانه تصرّف کرد و باقی زمین‌های بنی نضیر را که در اختیار دیگران بود، به حال خودش رها نمود.

---

۱ ـ مغازی واقدی، ج ۱، ص ۳۷۸ ـ ۳۸۰؛ فتوح البلدان، ج ۱، ص ۱۸؛ سیرة ابن سیّد الناس، ج ۱، ص ۵۰؛ طبقات ابن سعد، ج (۲ ـ ۱)، ص ۴۱ ـ ۴۲.

۲ ـ سنن بیهقی، ج ۶، ص ۲۹۶؛ سنن نسائی، ج ۷، ص ۱۳۲.

۳ ـ صحیح بخاری (الجهاد و السیر)، ج ۴، ص ۶۴؛ صحیح مسلم (الجهاد و السیر)، ج ۵، ص ۱۵۱؛ سنن ابی داود (صفایا رسول الله)، ج ۳، ص ۱۴۱.

۴ ـ وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۹۹۸.

۲ـ۵)

قلعه و حصن «وَطِیح» از قلعه‌های خیبر.

۳ـ۵)

قلعهٔ «سُلالِم» از دژهای خیبر.

(دژ «سُلالِم»، همان دژ «ابی الحُقَیْق» است که رسول خدا صلی الله علیه و آله «گنج آل ابی الحُقَیْق» را هم تملّک کردند.)

یهودیان این دو قلعه، با پیامبر صلی الله علیه و آله از در «**مصالحه**» وارد شدند.

در نتیجه، اموال و زمین‌هایی که از این دو قلعه به دست آمد، ملک خاصّ رسول خدا صلی الله علیه و آله شد؛ چراکه مسلمانان اسب و استری بر آن نتاختند و از باب «فیء» در تملّک خاصّ پیامبر صلی الله علیه و آله واقع گردید.[1]

«بیهقی» در این باره چنین می‌نویسد:

وَ الْعِلَّةُ فِیما لَمْ یُقَسَّمْ مِنْها بَیْنَ الْمُسْلِمِینَ أَنَّهُ فُتِحَ صُلْحاً وَ کانَ لِرَسُولِ اللهِ صلّى الله علیه [و آله] و سلّم خاصَّةً.[2]

علّت این که [رسول خدا صلی الله علیه و آله دژهای وَطِیح و سُلالِم را مانند بقیّهٔ دژهای خیبر] بین مسلمانان تقسیم نکرد، این بود که آن‌ها با مصالحه به تصرّف درآمده و در نتیجه ملک خاصّ وی بود.

۱ـ سیرهٔ ابن هشام، ج ۳، ص ۳۵۱ـ ۳۵۲؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۴ـ ۱۵؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۲۱؛ دلائل النبوّه، ج ۴، ص ۲۲۵ـ ۲۲۶؛ تاریخ خلیفة بن خیّاط، ج ۱، ص ۵۰ـ ۵۱؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۹۸؛ سیرهٔ ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۷۵؛ معجم ما استعجم، ج ۲، ص ۵۲۳ـ ۵۲۴؛ ثقات (: ابن حبّان)، ج ۲، ص ۱۴؛ روض المعطار (: ابن‌عبدالمنعم)، ص ۴۹۰؛ الاکتفاء، ج ۲، ص ۲۵۹؛ وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۲۰۹ـ ۱۲۱۰؛ تاریخ المدینة المنوّره، ج ۱، ص ۱۹۲؛ سنن الکبری، ج ۹، ص ۱۳۸.

۲ـ سنن الکبری، ج ۶، ص ۳۱۷.

رسول خدا ﷺ از درآمد سالیانهٔ این دو قلعه، قسمتی را برای ارتزاق همسران خود جدا می‌کرد و بقیهٔ درآمد، بین فقرای بنی عبدالمطّلب و دیگر قبایل تقسیم می‌شد[1] و هرگاه که مسلمانان درگرفتاری قرار می‌گرفتند، رسول خدا ﷺ از درآمد آن برای رفع مشکلات مسلمانان هزینه می‌فرمود.[2]

این اموال پس از رسول خدا ﷺ به وارث ایشان، یعنی حضرت صدّیقهٔ طاهره ﷺ رسید که این اموال به همراه سایر دارایی‌های آن بانو در خیبر، غاصبانه تصرّف گردید و سرانجام، همانند دیگر زمین‌های خیبر، در زمان خلیفهٔ دوم تقسیم شد و به دیگران عطا گردید!

---

۱ ـ المناسک (: حربی)، ص ۵۳۹ ـ ۵۴۱.

۲ ـ عیون الاثر (: ابن سیّد الناس)، ج ۲، ص ۱۳۹ ـ ۱۴۰.

۴ـ۵)

زمین‌های «وادِی القُری».

«وادِی‌القُری» سرزمینی بین خیبر و شام، که در آن روستاها و قریه‌های فراوانی بود؛ در نتیجه به آن وادی القری یا سرزمین قریه‌ها و روستاها می‌گفتند.[1]

به احتمال زیاد، پس از فتح خیبر، یهودیانِ وادی القری و دیگر ساکنان آن منطقه با پیامبرﷺ «**مصالحه**» کردند[2] و تمامی زمین‌های وادی القری به صورت «فیء»، مخصوص رسول خداﷺ گردید.

این زمین‌ها به علّت هم‌جواری با منطقهٔ خیبر، همانند دیگر زمین‌های این منطقه توسّط خلیفهٔ اوّل مصادره شد.

خلیفهٔ دوم نیز با اخراج یهودیان این منطقه، زمین‌های آن را بین اطرافیانش تقسیم کرد.

چنانچه نوشته‌اند:

فَلَمَّا أَجْلىٰ عُمَرُ الْيَهُودَ مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ، أَجْلاهُمْ مَعَهُمْ.[3]

زمانی که عمر یهودیان شبه جزیرهٔ عربستان را کوچ داد، یهودیان وادی القری را نیز با آنان مجبور به مهاجرت کرد.

۱ـ معجم البلدان (قُری)، ج ۴، ص ۳۳۸؛ مراصد الاطّلاع (بغدادی)، ج ۳، ص ۱۸۷؛ المغانم المطابه (المواضع)، ص ۴۲۳ـ۴۲۴.

۲ـ به احتمال زیاد، بر اساس این «مصالحه»، $\frac{۲}{۳}$ درآمد سالیانهٔ وادی‌القری به عنوان «مزد» به یهودیان تعلّق گرفت.

۳ـ معجم البلدان، ج ۲، ص ۶۷؛ فتوح البلدان، ج ۱، ص ۳۹.

۵_۵)

سرزمین «تَیْماء».

«تَیْماء» منطقه‌ای وسیع در مجاورت زمین‌های «وادی القری»، در مکانی بین خیبر و شام بوده است. یهودیان این منطقه پس از آگاهی از وضعیّت دیگر یهودیان، با پیامبر ﷺ «مصالحه» کردند و در نتیجه، این سرزمین‌ها به صورت «فیء» در تصرّف شخص پیامبر ﷺ قرار گرفت؛ چنانچه نوشته‌اند:

فَلَمّا بَلَغَ یَهُودَ تَیْماءَ ما وَطِیءَ بِهِ رَسُولُ اللهِ صلّی الله علیه [و آله] و سلّم خَیْبَرَ وَ فَدَكَ وَ وادِیَ الْقُریٰ، صالَحُوا رَسُولَ اللهِ صلّی الله علیه [و آله] و سلّم...[1]

زمانی که به یهودیان تَیماء خبر رسید که پیامبر ﷺ خیبر، فدک و وادی القری را تصرّف کردند، آنان از در مصالحه با پیامبر ﷺ وارد شدند...

این زمین‌ها نیز توسّط خلیفهٔ اوّل مصادره شد و خلیفهٔ دوم با کوچانیدن یهودیان از این مناطق، آن زمین‌ها را بین برخی از صحابه (!) تقسیم کرد.

۱ـ مغازی واقدی، ج ۲، ص ۷۱۰ ـ ۷۱۱؛ دلائل النبوّة، ج ۴، ص ۲۷۰ ـ ۲۷۱، تاریخ الاسلام (: ذهبی)، ج ۲، ص ۴۲۲؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۴، ص ۲۱۸؛ سیرة ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۱۳؛ وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۲۸ ـ ۱۳۲۹؛ خلاصة الوفاء (: سمهودی)، ص ۶۱۹؛ فتوح البلدان، ج ۱، ص ۴۰؛ سیرة ابن سیّد الناس، ج ۲، ص ۱۴۵؛ معجم ما استعجم، ج ۱، ص ۳۲۹.

وَ لَمّا بَلَغَ أَهْلَ تَيْماءَ... وَطْءُ النَّبِيِّ صلّى الله عليه [و آله] و سلّم وادِيَ الْقُرىٰ أَرْسَلُوا إِلَيْهِ وَ صالَحُوهُ عَلَى الْجِزْيَةِ... فَلَمّا أَجْلىٰ عُمَرُ الْيَهُودَ مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ أَجْلاهُمْ مَعَهُمْ.[1]

زمانی که خبر تصرّف وادی القری به ساکنانِ [یهودیِ] تَیْماء رسید، با پیامبرﷺ بر پرداخت جزیه مصالحه کردند... پس آن گاه که عمر [خلیفهٔ دوم] یهود را از عربستان کوچ داد، آنان را نیز کوچانید.

عُمَرُ بْنُ الْخَطّابِ أَجْلىٰ أَهْلَ فَدَكَ وَ تَيْماءَ وَ خَيْبَرَ.[2]

عمر بن خطّاب، یهودیان ساکن در فدک، تَیْماء و خیبر را به کوچ وادار کرد.

۱ ـ معجم البلدان، ج ۲، ص ۶۷.

۲ ـ فتوح البلدان، ج ۱، ص ۴۰؛ سیرة ابن سیّد الناس، ج ۲، ص ۱۴۵.

۶ ـ ۵)

بازار «مَهْزور».[۱]

از دیگر اموال رسول خدا ﷺ در مدینه، بازار «مَهْزور» بوده است.

«مَهْزور» زمینی وسیع، در ناحیهٔ «عالیه» ـ از مناطق اطراف مدینه ـ، که یهودیان بنی قُریظه در آن سکنی گزیده بودند و گویا پس از گسترش مدینه در زمان رسول خدا ﷺ، این قسمت به صورت بازار درآمده بود.

این زمین که بدون جنگ به رسول خدا ﷺ رسیده بود، مخصوص آن حضرت گردید و پس از ایشان، به صدّیقهٔ طاهره ﷺ می‌رسید که توسّط دستگاه حاکم مصادره شد.

در زمان عثمان، وی این زمین‌ها را به مروان بخشید.[۲]

۷ ـ ۵)

«فدک».

یکی دیگر از مصادیق «فیء» فدک است که به دلیل اهمّیت اعتقادی ـ و نه صرفاً مالیِ ـ این پرونده، به صورت خاص و در فصل‌های بعدی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

---

۱ ـ برای بررسی بیشتر، ر. ک: وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۹۸۹؛ عمدة الاخبار، ص ۴۴۴.

۲ ـ احکام السلطانیه (: ماوَردی)، ص ۱۷۰ ـ ۱۷۱؛ احکام السلطانیه (: ابی یَعْلی)، ص ۱۸۵.

جدول‌بندی اموال غیرمنقول و با ارزشی که به صدّیقهٔ طاهره علیها السلام تعلّق گرفت

	نام اموال	نحوهٔ تملّک صدّیقهٔ طاهره علیها السلام	ارزش تقریبی	محلّ استقرار
۱	فدک	هبه	زیاد	هم‌جوار خیبر
۲	باغ‌های هفتگانه	هبه	متوسط	مدینه
۳	بخش‌هایی از دژ القَموص از منطقهٔ الکتیبة	۱ـ ارث ۲ـ سهم ذی‌القربا از خمس	زیاد	خیبر
۴	باقی‌ماندهٔ زمین‌های بنی‌نضیر	ارث	متوسط	مدینه
۵	بازار مَهْزور	ارث	متوسط	مدینه
۶	دژ سُلالِم	ارث	بسیار زیاد	خیبر
۷	دژ وَطیح	ارث	زیاد	خیبر
۸	وادی القُری	ارث	بسیار زیاد	بین خیبر و شام
۹	تَیماء	ارث	زیاد	بین خیبر و شام

فصل دوم

انتقال فدک به اموال رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله
و اهدای آن به صدّیقهٔ طاهره علیها السلام

مقدّمه

فدک، دهی است در حجاز که میان آن و مدینه دو روز راه بود (نزدیک به ۱۶۰ کیلومتر) و در آن مزارع و چشمهٔ آبی قرار داشت.

در آن منطقه، دژی نیز وجود داشته است که به آن «شُمْرُوخ» می‌گفتند.[۱] امروز نام این منطقه «حائط» است که از بزرگ‌ترین روستاهای نزدیک به خیبر می‌باشد و در آن نخل‌های فراوانی به چشم می‌خورد.[۲]

«ابن منظور» و «حُمَوی» در توصیف فدک می‌نویسند:

فِیها عَیْنٌ وَ نَخْلٌ.[۳]

در آن چشمه و درختان نخل وجود داشت.

وَ فِیها عَیْنٌ فَوّارَةٌ وَ نَخِیلٌ کَثِیرَةٌ.[۴]

در زمین‌های آن، چشمهٔ جوشان و نخل‌های زیادی بود.

---

۱ ـ معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۳۸؛ مراصد الاطّلاع، ج ۳، ص ۱۰۲۰؛ لسان العرب (: ابن منظور)، ج ۱۰، ص ۴۳۷.

۲ ـ معجم معالم الحجاز (: دولت عربستان): (الحائط) ج ۲، ص ۲۰۵ ـ ۲۰۶ و (فدک) ج ۷، ص ۲۳.

۳ ـ لسان العرب، ج ۱، ص ۴۳۷.

۴ ـ معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۳۸.

انتقال فدک به اموال رسول خدا صلی الله علیه و آله

در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله، یهودیان ساکن در فدک و مناطق اطراف آن که از شکست پایگاه اصلی خویش در خیبر آگاه شدند، از درِ صلح وارد گشتند و به این صورت، تمامی قریهٔ فدک، تحت عنوان «فیء» به رسول خدا صلی الله علیه و آله تعلّق گرفت.

از آن جایی که این مطلب در تاریخ اسلام قطعی است، تنها به نقل یک مدرک کوتاه بسنده می‌کنیم:

فَکانَتْ فَدَکُ لِرَسُولِ‌اللهِ صلّی‌الله علیه [و آله] وسلّم خالِصَةً لَهُ لأَنَّهُ لَمْ یُوجَفْ عَلَیْها بِخَیْلٍ وَ لا رِکابٍ.[1]

پس فدک به طور کامل برای رسول خدا صلی الله علیه و آله بود؛ چرا که اسب و استری بر آن تاخته نشده بود.

۱ـ سیرة ابن هشام، ج ۳، ص ۳۶۸؛ تاریخ المدینة المنوّره، ج ۱، ص ۱۹۴؛ شرح نهج‌البلاغة ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۰.

به همین مضمون: تاریخ ابن کثیر، ج ۴، ص ۲۰۲؛ سیرة ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۸۴ـ۳۸۵؛ مغازی واقدی، ج ۲، ص ۷۰۶ـ۷۰۷؛ دلائل النبوّه، ج ۴، ص ۲۲۶؛ تاریخ الاسلام (:ذهبی)، ج ۲، ص ۴۲۱ـ۴۲۲؛ الاموال (: قاسم بن سلّام)، ص ۹؛ الاموال (: ابوعبید)، ص ۱۶؛ الاموال (: حُمَید ابن زَنْجویه)، ج ۱، ص ۹۳ـ۹۴؛ فتوح البلدان، ج ۱، ص ۳۶؛ الخراج، ص ۵۰ـ۵۱.

بخشش فدک به صدّیقهٔ طاهره ﴿عليها‌السلام﴾ از مدارک سنّی

عَنْ أَبِی سَعِیدِ الْخُدْرِیِّ: لَمّا نَزَلَتْ ﴿وَ آتِ ذَا الْقُرْبیٰ حَقَّهُ﴾[1] أَعْطیٰ رَسُولُ اللهِ صلّی الله علیه [و آله] و سلّم فاطِمَةَ فَدَکاً.[2]

از ابوسعید خُدری: هنگامی که آیهٔ «و به خویشاوندت حقّ وی را ببخش» نازل شد، رسول خدا ﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ فدک را به فاطمه [﴿عليها‌السلام﴾] بخشید.

لَمّا نَزَلَتْ هٰذِهِ الْآیَةُ ﴿وَ آتِ ذَا الْقُرْبیٰ حَقَّهُ﴾ دَعا النَّبِیُّ صلّی الله علیه [و آله] و سلّم فاطِمَةَ وَ أَعْطاها فَدَکاً.[3]

وقتی آیهٔ «۲۶: اسراء» نازل شد، نبیّ اکرم ﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ فاطمه[﴿عليها‌السلام﴾] را خواست و فدک را به او عطا کرد.

---

۱ ـ اسراء: ۲۶. این آیه، مدنی است. از مدارک سنّی: تفسیر جلالَین (: سیوطی ـ محلّی)، ص ۳۶۴.

۲ ـ شواهد التنزیل (: حاکم حَسَکانی)، ج ۱، ص ۴۳۸، ذیل آیهٔ ۲۶ سورهٔ اسراء؛ حیاة الصحابه (: کاندهلوی)، ج ۲، ص ۵۱۹؛ الجرح و التعدیل (: رازی)، ج ۱، ص ۲۵۷؛ ینابیع الموده (: قندوزی)، ص ۱۱۹.

۳ ـ ینابیع الموده، ص ۴۳۹.

لَمّا نَزَلَتْ عَلیٰ رَسُولِ اللهِ صلّی الله علیه [و آله] و سلّم ﴿وَ آتِ ذَا الْقُرْبىٰ حَقَّهُ﴾ دَعا فاطِمَةَ فَأَعْطاها فَدَکاً وَ الْعَوالِیَ وَ قالَ هٰذا قِسْمٌ قَسَّمَهُ اللهُ لَكِ وَ لِعَقِبِكِ.[1]

زمانی که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله آیهٔ «و به ذی القربا [ی خود] حقّش را اعطا کن» نازل شد، آن حضرت، فاطمه[علیها السلام] را خواستند و فدک و عوالی را به ایشان عطا فرموده و گفتند: این قسمتی است که خداوند برای تو و [نسلِ] پس از تو قرار داده است.

لَمّا نَزَلَتْ ﴿وَ آتِ ذَا الْقُرْبىٰ حَقَّهُ﴾ دَعا رَسُولُ اللهِ صلّی الله علیه [و آله] و سلّم فاطِمَةَ فَأَعْطاها فَدَکاً.[2]

پس از نزول آیهٔ «۲۶: اسراء» رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه[علیها السلام] را طلبیدند و فدک را به ایشان بخشیدند.

«حاکم حَسَکانی» در شأن نزول آیهٔ ۳۸ سورهٔ روم **﴿فَآتِ ذَا الْقُرْبىٰ حَقَّهُ﴾** مطلبی مشابه را نقل می‌کند:

عَنْ ابْنِ عَبّاسٍ قالَ: لَمّا أَنْزَلَ اللهُ ﴿فَآتِ ذَا الْقُرْبىٰ حَقَّهُ﴾ دَعا رَسُولُ اللهِ صلّی الله علیه [و آله] و سلّم فاطِمَةَ وَ أَعْطاها فَدَکاً وَ ذٰلِكَ لِصِلَةِ الْقَرابَةِ.[3]

---

۱ ـ ینابیع المودّه، ص ۳۴۱.

۲ ـ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۴۲.

۳ ـ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۵۷۰.

ابن عبّاس می‌گوید: وقتی آیهٔ «پس به خویشاوندت حقّ وی را ادا کن» نازل گردید، رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه[علیها السلام] را خواست و فدک را به او عطا کرد و این به جهت صلهٔ رحم [نزدیکی و خویشاوندی حضرت فاطمه علیها السلام با رسول خدا صلی الله علیه و آله و عمل به آیهٔ مذکور] بود.

«خوارزمی» نیز به بخشش فدک اشاره دارد:

لَمّا نَزَلَتْ آيَةُ ﴿وَ آتِ ذَا الْقُرْبىٰ حَقَّهُ﴾ دَعا رَسُولُ اللهِ صلَى الله عليه [و آله] و سلَم فاطِمَةَ فَأَعْطاها فَدَكاً.[1]

چون آیهٔ «۲۶: اسراء» نازل گردید، رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه [علیها السلام] را خواست و فدک را به وی بخشید.

«سیوطی» در تفسیر خویش از دو صحابی «ابوسعید خُدری» و «عبدالله بن عبّاس»، بخشش فدک را متذکّر می‌شود:

عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ قالَ: لَمّا نَزَلَتْ هٰذِهِ الْآيَةُ ﴿وَ آتِ ذَا الْقُرْبىٰ حَقَّهُ﴾ دَعا رَسُولُ اللهِ صلَى الله عليه [و آله] و سلَم فاطِمَةَ فَأَعْطاها فَدَكاً.

ابوسعید خُدری می‌گوید: وقتی آیهٔ «۲۶: اسراء» نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه [علیها السلام] را خواست و فدک را به او داد.

---

۱ ـ مقتل الحسين (: خوارزمی)، ج ۱، ص ۷۰.

عَنْ ابْنِ عَبّاسٍ قالَ: لَمّا نَزَلَتْ ﴿وَ آتِ ذَا الْقُرْبىٰ حَقَّهُ﴾ أَقْطَعَ رَسُولُ اللّٰهِ صلّى الله عليه [و آله] و سلّم فاطِمَةَ فَدَكاً.[١]

عبدالله بن عبّاس می‌گوید: وقتی آیهٔ «۲۶: اسراء» نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را به فاطمه[علیها السلام] اعطا نمود.

«سیوطی» از «مسند بَزّاز»، «مسند ابی‌یَعْلی»، «ابن ابی حاتم»[۲] و «ابن مَرْدویه» نقل می‌کند:

پس از نزول آیهٔ ﴿وَ آتِ ذَا الْقُرْبىٰ حَقَّهُ﴾ پیامبر صلی الله علیه و آله فدک را به صدّیقهٔ طاهره علیها السلام بخشید.[۳]

عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قالَ: لَمّا نَزَلَتْ ﴿وَ آتِ ذَا الْقُرْبىٰ حَقَّهُ﴾ قالَ النَّبِيُّ صلّى الله عليه [و آله] و سلّم يا فاطِمَةُ لَكِ فَدَكُ.[۴]

از ابوسعید خُدری: زمانی که آیهٔ «و به خویشاوندت حقّ وی را اعطا کن» نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: ای فاطمه! فدک برای توست.

---

۱ ـ دُرّ المنثور (: سیوطی)، ج ۲، ص ۱۵۸ و ج ۵، ص ۲۷۳ ـ ۲۷۴.

۲ ـ «ابن ابی حاتم» این حدیث را در تفسیرش روایت می‌کند؛ کتابی که «ابن تیمیّه» آن را خالی از هر حدیث جعلی می‌داند. (منهاج السنّه، ج ۷، ص ۱۳)

۳ ـ ر.ک: مسند ابی یَعلی، ج ۲، ص ۵۳۴، حدیث ۴۳۶؛ المطالب العالیه (: ابن حجر عسقلانی)، ج ۳، ص ۳۶۷.

۴ ـ کنز العمّال (: متّقی هندی)، ج ۲، ص ۱۵۸ و ج ۳، ص ۷۶۷؛ «متّقی هندی» اشاره می‌کند که «حاکم نیشابوری» در تاریخ خود و «ابن نجّار» در کتابش، این حدیث را نقل کرده‌اند.

در «منتخب کنز العمّال» هم این روایت ذکر شده است؛ ر.ک: منتخب کنز العمّال (چاپ در حاشیهٔ مسند احمد بن حنبل)، ج ۱، ص ۲۲۸.

«آلوسی» در تفسیر خود مشابه روایت مندرج در کتاب «درّ المنثور» را می‌آورد:

لَمّا نَزَلَ جَبْرَئیلُ إلیٰ رَسُولِ اللهِ صلّی الله علیه [و آله] و سلّم بِقَوْلِهِ تَعالیٰ ﴿وَ آتِ ذَا الْقُرْبیٰ حَقَّهُ﴾ قالَ رَسُولُ اللهِ مَنْ ذُوالْقُرْبیٰ؟ وَ ما حَقُّهُ؟ قالَ: هُوَ فاطِمَةُ فَأَعْطِها فَدَکاً.[1]

زمانی که جبرئیل آیهٔ «و به ذی القربای خود حقّش را اعطا کن» را نازل کرد، رسول خداﷺ فرمود: [ای جبرئیل] منظور از ذی القربا و خویشاوند من، کیست؟ و حقّ او چیست؟ [جبرئیل] پاسخ داد: او فاطمه است، پس فدک را [به عنوان حقّ وی] به او عطا کن.

«ذهبی» در کتاب خویش مشابه روایت «خوارزمی» در کتاب «مقتل الحسین» را ذکر کرده است.[2]

---

۱ ـ تفسیر روح المعانی (: آلوسی)، ج ۵، ص ۵۸.
۲ ـ میزان الاعتدال (: ذهبی)، ج ۲، ص ۲۲۸ (چاپ السعاده).

شواهد دیگر بر اعطای فدک به صدّیقهٔ طاهره علیها السلام از مدارک سنّی

در کنار شأن نزول‌های فراوانی که آیات ﴿وَ آتِ ذَا الْقُرْبیٰ حَقَّهُ﴾ و ﴿فَآتِ ذَا الْقُرْبیٰ حَقَّهُ﴾ را مورد بررسی قرار می‌دهند، شواهد و اسنادِ دیگری در تاریخ وجود دارد که حکایت از تملّک فدک توسّط صدّیقهٔ طاهره علیها السلام دارند.

هرگاه تاریخ‌نویسی به واقعهٔ خیبر می‌پردازد و یا به ماجرای سقیفه اشاره می‌کند؛ یا ادیبی در قالب شعر، وصف فضائل خاندان عصمت علیهم السلام را می‌گوید و یا پژوهشگری جغرافیای کشورهای مسلمان را بررسی می‌کند و از «خیبر» و «فدک» سخن می‌راند؛ به گونه‌ای این مطلب را یادآور می‌شود.

برای مثال به چند نمونه اشاره می‌شود:

شاهد اوّل: امیرمؤمنان علیه السلام

امیرمؤمنان علیه السلام، به صراحت، سخن از این می‌رانند که فدک در اختیار اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است:

بَلىٰ كانَتْ فِى أَيْدِينا فَدَكُ مِنْ كُلِّ ما أَظَلَّتْهُ السَّماءُ.[۱]

آری، از هر آنچه که آسمان بر آن سایه افکنده بود[۲]، فدک در دستان ما بود.

شاهد دوم: یاقوت حَمَوی

«یاقوت بن عبدالله حَمَوی» نیز چون به واژهٔ «فدک» می‌رسد، در مقام توضیح چنین می‌نویسد:

فَهِىَ مِمّا لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَ لا رِكابٍ، فَكانَتْ خالِصَةً لِرَسُولِ اللهِ صلّى الله عليه [و آله] و سلّم... وَ هِىَ الَّتِى قالَتْ فاطِمَةُ: إِنَّ رَسُولَ اللهِ نَحَلَنِيها، فَقالَ أَبُوبَكْرٍ أُرِيدُ لِذٰلِكَ شُهُوداً، وَ لَها قِصَّةٌ.[۳]

«فدک» از چیزهایی است که بدون تاخت و تاز به دست آمده است، پس ملک خاصّ رسول خدا ﷺ بود.
آن همان چیزی است که فاطمه[ﷺ] فرمود: رسول خدا آن را به من بخشیده و ابوبکر [از او] برای آن، شاهد خواست و آن را داستانی است.

---

۱ ـ نهج البلاغهٔ صبحی صالح، نامهٔ ۴۵، ص ۴۱۷؛ شرح نهج البلاغهٔ ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۰۸ ـ ۲۰۹.

۲ ـ ظاهراً اشاره به مقطع زمانی مصادرهٔ فدک دارد؛ زیرا در آن زمان همهٔ دارایی‌های با ارزش اهل بیت ﷺ (به‌ویژه میراث) غصب شده بود و ایشان در محاصرهٔ اقتصادی شدیدی قرار داشتند.
بر طبق برخی شواهد تاریخی، تحقّق مصادرهٔ فدک پانزده روز پس از رحلت رسول خدا ﷺ صورت گرفته است.
ر.ک: عدة الاکیاس (: احمد بن محمّد الشرفی الزیدی)، ج ۲، ص ۱۷۶.

۳ ـ معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۳۸.

شاهد سوم: بلاذری و حکایت مأمون عبّاسی

«بَلاذری» نیز در کتاب خود، سندی از دوران خلافت «مأمون عبّاسی» ثبت می‌کند:

وَ لَمّا کانَتْ سَنَةُ عَشْرٍ وَ مِئَتَیْنِ أَمَرَ أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ الْمَأْمُونُ عَبْدُاللهِ بْنُ هارُونَ الرَّشِیدِ، فَدَفَعَها إِلیٰ وُلْدِ فاطِمَةَ وَ کَتَبَ بِذٰلِكَ إِلیٰ قُثَمَ بْنِ جَعْفَرٍ عامِلِهِ فِی الْمَدِینَةِ:

أَمّا بَعْدُ، فَإِنَّ أَمِیرَالْمُؤْمِنِینَ بِمَکانِهِ مِنْ دِینِ اللهِ وَ خِلافَةِ رَسُولِ اللهِ وَ الْقَرابَةِ أَوْلیٰ...، وَ قَدْ کانَ رَسُولُ اللهِ أَعْطیٰ فاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللهِ صلّی الله علیه [و آله] و سلّم فَدَكَ وَ تَصَدَّقَ[1] بِها عَلَیْها وَ کانَ ذٰلِكَ أَمْراً ظاهِراً مَعْرُوفاً لا اخْتِلافَ فِیهِ بَیْنَ آلِ الرَّسُولِ، فَرَأیٰ أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ أَنْ یَرُدَّها إِلیٰ وَرَثَتِها وَ یُسَلِّمَها إِلَیْهِمْ تَقَرُّباً إِلیٰ اللهِ تَعالیٰ.[2]

در سال ۲۱۰ هجری، خلیفهٔ وقت مأمون عبّاسی (عبدالله، فرزند هارون الرشید) امر کرد تا فدک را به فرزندان فاطمه[علیها السلام] پس دهند و طیّ حکمی به فرماندار خویش در مدینه «قُثَم بن‌جعفر» چنین نوشت: «پس از حمد و ثنای الهی، امیرمؤمنان [مأمون!] به سبب جایگاهش نسبت به دین خدا و خلافت پیامبر خدا و خویشان آن حضرت، [برای این که رسم و سنّت نیکویی را پایه‌ریزی کند،] لایق‌تر است...

---

۱ ـ الصَّدَقَةُ ما أُعْطِی الغَیْرَ تَبَرُّعاً وَ تَصَدَّقْتُ بِکَذا، أیْ أَعْطَیْتُهُ.

۲ ـ فتوح البلدان، ج ۲، ص ۴۶.

رسول خدا فدک را به دختر خویش عطا کرده بود و این مطلب، امری روشن و مشهور است و خاندان آن حضرت در این مورد اختلافی ندارند.
پس نظر امیرمؤمنان [مأمون عبّاسی!] بر این است که آن را به وارثان [آن حضرت ﷺ] برگرداند و به آنان تسلیم کند؛ به جهت تقرّب و نزدیکی به خداوند متعال.»

شاهد چهارم: دِعْبِل خُزاعی

سپس «دِعْبِل خُزاعی» که در همان مجلس حضور داشته است، برمی‌خیزد و در حضور مأمون چنین می‌سراید:

أَصْبَحَ وَجْهُ الزَّمانِ قَدْ ضَحِکا
بِـرَدِّ مَـأْمُونٍ هـاشِماً فَـدَکـا[1]

چهرهٔ روزگار خندان شد چرا که مأمون (خلیفهٔ وقتِ عبّاسی) فدک را به بنی‌هاشم (صاحبان اصلی آن) برگرداند.

---

۱ ـ شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۷.

آخرین شاهد و بهترین گواه: صدّیقهٔ طاهره عليها السلام

در منابع دیگر نیز صدّیقهٔ طاهره عليها السلام، خود دربارهٔ دراختیار داشتن فدک سخن می‌رانند:

قالَتْ فاطِمَةُ لِأَبِی‌بَکْرٍ: إِنَّ رَسُولَ اللهِ جَعَلَ لِی فَدَکَ فَأَعْطِنِی إِیّاها. شَهِدَ لَها عَلِیُّ بْنُ أَبِی‌طالِبٍ.[1]

فاطمه [عليها السلام] به ابوبکر گفت: رسول خدا فدک را برای من قرار داده، پس آن را به من بازگردان.
علی بن ابی‌طالب[عليه السلام] نیز بر صحّت این مطلب گواهی داد.

عَنْ مالِكِ بْنِ جَعْوَنَةَ عَنْ أَبِیهِ قالَ: قالَتْ فاطِمَةُ لِأَبِی‌بَکْرٍ إِنَّ رَسُولَ اللهِ جَعَلَ لِی فَدَکَ فَأَعْطِنِی إِیّاها.[2]

مالک بن جعونه از پدرش نقل می‌کند که: فاطمه[عليها السلام] به ابوبکر (که فدک را مصادره کرده بود) گفت که رسول خدا فدک را برای من قرار داده است، پس آن را به من بازگردان.

وَ فِیها [فَدَکَ] عَیْنٌ فَوّارَةٌ وَ نَخِیلٌ کَثِیرَةٌ وَ هِیَ الَّتِی قالَتْ فاطِمَةُ إِنَّ رَسُولَ اللهِ صلّی الله علیه [و آله] و سلّم نَحَلَنِیها.[3]

---

۱ ـ فتوح البلدان، ج ۱، ص ۳۵؛ المغانم المطابه، ص ۳۱۲؛ عمدة الاخبار، ص ۳۹۴؛ وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۹۹۹.
۲ ـ فتوح البلدان، ج ۱، ص ۳۴.
۳ ـ معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۳۸.

و در فدک چشمهٔ جوشان و نخل‌های فراوانی بود و آن همان جا بود که فاطمه[علیهاالسلام] گفت که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آن را به من بخشیده است.

جالب است که علیرغم فراوانی شواهد و مدارک موجود در منابع اهل سنّت، نویسندهٔ مقالهٔ مندرج در مجلّهٔ **«ندای اسلام»** مدّعی شده است:

«در کتاب‌های معتبر اهل سنّت حدیث صحیحی روایت نشده است که ثابت کند رسول الله فدک را به حضرت فاطمه هدیه کرد.»[۱]

بدین ترتیب خاطرنشان می‌گردد که «نویسندهٔ مقالهٔ مندرج در فصلنامهٔ ندای اسلام» یا احادیث ارائه شده را صحیح نمی‌داند و یا منابع ذیل را فاقد اعتبار و ارزش علمی می‌انگارد:

۱ـ الجرح و التعدیل (: رازی)
۲ـ حیاة الصحابه (: کاندهلوی)
۳ـ درّ المنثور (: سیوطی)
۴ـ روح المعانی (: آلوسی)
۵ـ شرح نهج‌البلاغه (: ابن ابی الحدید)
۶ـ شواهد التنزیل (: حاکم حَسَکانی)
۷ـ عمدة الاخبار (: العبّاسی)
۸ـ فتوح البلدان (: بلاذری)

۱ـ مقالهٔ مندرج در فصلنامهٔ ندای اسلام، شمارهٔ ۵، بهار ۱۳۸۰، ص ۲۳.

۹ـ کنز العمّال (: متّقی هندی)
۱۰ـ مسند (: ابی یَعْلی)
۱۱ـ المطالب العالیه (: ابن حجر)
۱۲ـ معجم البلدان (: حُمَوی)
۱۳ـ المغانم المطابه (: فیروزآبادی)
۱۴ـ مقتل الحسین (: خوارزمی)
۱۵ـ میزان الاعتدال (: ذهبی)
۱۶ـ وفاء الوفاء (: سمهودی)
۱۷ـ ینابیع المودّه (: قندوزی)

فصل سوم

سرنوشت اموال صدّیقهٔ طاهره علیها السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله

تحریف‌شناسی مدارک سنّی

مطالبات مالی صدّیقهٔ طاهره علیها السلام، حدّاقل در «سه مرحله»[1] و هر مرحله، در چندین نوبتِ متفاوت، صورت گرفت که عبارتند از:

۱ـ مطالبهٔ میراث پیامبر صلی الله علیه و آله (صفایا[2])؛ به ویژه آنچه بـه مـوجب «حقّ خمس» و «حقّ فیء» به مالکیّت خاصّ پیامبر صلی الله علیه و آله درآمده بود.

۲ـ مطالبهٔ سهم ذی القربا[3] از مـحلّ «خـمس غـنائم خـیبر» (دژ القَموص در الکتیبة).[4]

(این سهم از خمس غنائم خیبر، مطابق آیهٔ ۴۱ سـورهٔ انـفال، از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت صدّیقهٔ طاهره علیها السلام اعطا شده بود.)

---

۱ ـ شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۳۰ (: وَاعْلَمْ أنَّ النّاسَ یَظُنُّونَ...)

۲ ـ صفایا که مفرد آن «صَفِیّ» می‌باشد؛ تا قبل از تحریف معنای آن، یعنی تـا زمـان حـیات ابوداود (سال ۲۷۵ هجری قمری) به هر آنچه از «اموال، اثاثیه، مِلک و زمین» که به رسول خدا صلی الله علیه و آله تعلّق داشت؛ اطلاق می‌گردید. معالم المدرستین (: السیّد مرتضی العسکری)، ج ۲، ص ۹۳ ـ ۹۴.

۳ ـ هـرچـند در بـرخـی اسناد تـاریخی جـهت اشاره بـه ایـن سـهم از واژهٔ «ذوی‌القربا: خویشاوندان» استفاده شده است؛ ولی باید به تفاوتِ معنای «سـهم ذوی‌القربا: سـهم نـیازمندان بنی‌هاشم» با معنای «سهم ذی‌القربا: سهم خویشاوند (صدّیقهٔ طـاهره علیها السلام و ائمّهٔ اطـهار علیهم السلام)» توجّه نمود.

۴ ـ شرح نـهج‌البـلاغة ابـن‌ابی‌الحـدید، ج ۱۶، ص ۲۳۰ (: لَـقَدْ عَـلِمْتَ الَّـذِی ظَـلَمْتَنا عَـنْهُ أَهْلَ‌الْبَیْتِ...)

۳ـ مطالبهٔ **فدک** که به امر الهی و از سوی پیامبرﷺ به ایشان «هبه» شده بود.

بار دیگر، لازم به یادآوری است که هر یک از این مراحل نیز، حدّاقل در چندین نوبت و به شیوه‌های مختلف تحقّق یافته‌اند.

از سوی دیگر، به دلیل تمایل پیروان مکتب خلفا **ـ به ویژه عایشه ـ** در کوچک جلوه دادن «مطالبات مالی صدّیقهٔ طاهرهﷺ از ابوبکر» و نیز تلاش آن‌ها برای تبدیل عناوین همهٔ این مطالبات، به «مطالبهٔ میراث»، شاهد بروز نوعی **«تحریفِ توأم با ادغام»** در نقل‌های مربوط به مطالبات مالی صدّیقهٔ طاهرهﷺ می‌باشیم که در نهایت، مطالبات مالی آن حضرتﷺ از ابوبکر را به «کلافی سردرگم» تبدیل می‌سازد.

تلاش ما در این فصل، اکتفا به «حدّاقل‌های آشکار» برای ایجاد یک نظم منطقی در فضای فکری مخاطب است.

لذا، از ورود تفصیلی به مراحل و نوبت‌های گوناگون هر یک از این «مطالبات» اجتناب ورزیده‌ایم.

با کمال تأسّف باید گفت:

دستان خیانتگر حدیث نگاران و تاریخ نویسان مکتب خلفا، به تبعیّت از عایشه، جهت تقلیل موارد و میزان مطالبات مالی و نیز کاهش جدّیّت اختلاف میان حضرت فاطمهٔ زهراﷺ و خلیفهٔ وقت، تنها به ثبت نقل‌های فشرده شدهٔ این دادخواست‌ها اقدام نموده‌اند.

در این نوع از تحریف، حوادث مربوط به این دادخواست‌های مالی، **به گونه‌ای** توسّط عایشه و اتباع او در هم تنیده شده‌اند که خواننده تصوّر می‌کند:

همهٔ مطالبات مالی با عناوین مختلفی که دارند [میراث (خمس، فیء)، سهم ذی القربا، هبه (: فدک)] در یک مجلس و تنها تحت عنوان مطالبهٔ «ارث»، به وقوع پیوسته است!

در این نقل‌ها، «عایشه» به گونه‌ای سخنانش را جمله‌بندی نموده است که خواننده تصوّر کند:

تمام خواسته‌های مالی صدّیقهٔ طاهره ﷺ از جنس «طلب ارث و میراث» است!

در نتیجه، پاسخ ابوبکر مبنی بر این که «از انبیاء ارثی برده نمی‌شود» **پاسخی کامل و جامع** به همهٔ مطالبات مالی صدّیقهٔ طاهره ﷺ (میراث، سهم ذی القربا، فدک و...) محسوب می‌شود!؟[1]

به همین دلیل باید گفت:

عایشه و به تبع او، حدیث نگاران و تاریخ نویسان سنّی، از نقل و ثبت «غضب حضرت فاطمهٔ زهرا ﷺ بر ابوبکر»، در انتهای این دسته از «نقل‌های تحریف شده»، **پرهیز ننموده‌اند.**

زیرا در خیال آن‌ها، با چنین تحریفی، نقل «غضب بر ابوبکر»، مذمّت حضرت زهرای مرضیّه ﷺ را به خوانندگان سنّی مذهبِ این کتاب‌ها القاء می‌کند.[2]

---

۱ ـ این ترفند توسط «بخاری» در کتاب «صحیح» وی، چندین بار تکرار شده است. ر.ک: ج ۴، ص ۹۶ و ج ۵، ص ۲۵ ـ ۲۶ و ص ۱۱۵ و ص ۱۷۷ ـ ۱۷۸.

۲ ـ ر.ک: شعله‌های همیشه (: علی لباف)، ص ۴۱ ـ ۶۱.

همین تحلیل، دربارهٔ علّت تصریح عایشه و این گروه از نویسندگان به «عدم استرداد این اموال توسّط ابوبکر» نیز صادق است.

به عبارت دیگر، این گونه از ادغام و تحریف موجب گردیده تا عایشه و قلم بەدستان مکتب خلفا، هیچ ابایی از ذکر «غضب حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام بر ابوبکر» و «عدم استرداد اموال ایشان توسّط ابوبکر» نداشته باشند؛ چنانچه نوشته‌اند:

فَأَبىٰ أَبُوبَكْرٍ أَنْ يَدْفَعَ إِلىٰ فاطِمَةَ شَيْئاً.[1]

پس ابوبکر از استرداد اموالی که فاطمه [علیها السلام] از او مطالبه نمود، امتناع ورزید و چیزی [از آن اموال] را به فاطمه [علیها السلام] پس نداد.

متأسّفانه به کارگیری این شیوه ـ که عایشه بنیان گذار اصلی آن بود ـ به بسیاری از نویسندگان کتاب‌های اهل تسنّن نیز سرایت کرد **و حتّی منجر به آن شد که** در برخی از این نقل‌ها، جهت توجیه عملکرد خلیفه، برای اشاره به هر نوع «صفایا»ای که از رسول خدا صلی الله علیه و آله به صدّیقهٔ طاهره علیها السلام «ارث» می‌رسید، تحریف و جابه‌جایی ظریفی صورت گرفته و **از واژهٔ «صدقه» و مشتقّات آن استفاده شود!**[2]

---

۱ ـ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۹۶ و ج ۵، ص ۱۷۸؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۷۲ و ج ۵، ص ۱۵۴؛ صحیح ابن حبّان، ج ۴، ص ۵۷۳ و ج ۱۱، ص ۱۵۳؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۶؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۲؛ سنن الکبری، ج ۶، ص ۳۰۰؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۸۶.

۲ ـ از آن‌جایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در دوران حیات خویش، همواره بخش عمدهٔ درآمد و ⇦

لذا «صدقه» را در نقل‌های سنّی مربوط به مطالبات مالی صدّیقهٔ طاهرهﷺ به «میراث» ترجمه نمایید و با مراجعه به جدول، مصادیق آن را بیابید.

البتّه «صدقه» در لغت به معنای «هبهٔ غیر معوّض فقهی» نیز می‌باشد که در برخی احادیث اهل بیتﷺ، «صدقه» به همین معنا یعنی «بخشش و هدیه» به کار رفته است.

بدین ترتیب «صدقه» در اسناد و شواهد تاریخی مربوط به اموال صدّیقهٔ طاهرهﷺ از دو کاربرد برخوردار می‌باشد:

الف ـ کاربرد لغوی: به معنای «هبه و نحله»

که از سوی اهل بیتﷺ دربارهٔ «فدک»، «حوائط سبعه» و «محصول آن دو» به کار رفته است.

ب ـ کاربرد سُنّی (خلافتی): به جای «میراث»

که این جابه‌جایی دربارهٔ همهٔ اموالی که از رسول خداﷺ به حضرت فاطمهٔ زهراﷺ ارث می‌رسید، به کار رفته است.

از سوی دیگر، تلاش شد تا در عین **مشهور بودن** بخشش فدک از سوی رسول خداﷺ به حضرت صدّیقهٔ طاهرهﷺ، در اغلب موارد، وقتی ماجرای ضبط و مصادرهٔ سرزمین فدک بازگو می‌شود،

✍ محصول زمین‌هایشان را در راه خدا به نیازمندان عطا می‌کردند (= صدقه می‌دادند)، همین امر مورد سوء استفادهٔ نظام خلافت قرار گرفت و آنان با بهره‌گیری از این شهرت (= صدقه بودن درآمد و محصول زمین‌های رسول خداﷺ)، اصلِ این زمین‌ها را نیز صدقه (= متعلّق به مسلمین) اعلام کردند!

قبل یا بعد از اشاره به **فدک** و این قسم از مطالبات مالی حضرتِ فاطمهٔ زهراﷺ، از واژه‌هایی همچون «ارث» یا «میراث» استفاده گردد![1]

در پایان خاطرنشان می‌گردد:

از سوی پیروان مکتب خلفا، احادیث متعدّدی جعل شده است که همگی حاکی از آن می‌باشند که «رسول خداﷺ اموال بسیار ناچیز و کم ارزشی از خود به ارث گذاشتند»؛ این تلاش‌ها تا آن‌جا پیش رفته است که حتّی آن حضرتﷺ را «بدهکار» و «مقروض» جلوه داده‌اند![2]

---

۱ ـ خوشبختانه این تمهید پیروان مکتب خلفا با توجه به معنای لغوی «ارث» خنثی می‌گردد؛ زیرا هر آنچه از پدران به فرزندان ـ در زمان موت و یا قبل از آن ـ به عنوان ذخیره و سرمایهٔ بعد از مرگشان می‌رسد، ارث نامیده می‌شود.

«راغب اصفهانی» در کتاب «مفردات» می‌گوید: **إنَّ الوِراثَةَ الحَقیقیَّةَ هِیَ أنْ یَحْصُلَ للإنْسانِ شَیءٌ لایَکُونُ عَلَیْهِ فیهِ تَبِعَةٌ وَ لا عَلَیْهِ مُحاسَبَةٌ.**

لذا «ارث» دارای دو معنای «لغوی» و «اصطلاحی» می‌باشد که دربارهٔ فدک، معنای لغوی آن صادق است.

۲ ـ البتّه باید توجه داشت که زندگانی به شدّت زاهدانهٔ رسول خداﷺ، بستر مناسبی برای طرح و پذیرش چنین جعلیّاتی می‌باشد.

مطالبهٔ «میراث» توسّط صدّیقهٔ طاهره عليها السلام
و پاسخ خلیفه

نظام خلافت در نخستین اقدام خود، میراث صدّیقهٔ طـاهره عليها السلام را غصب نمود.

ابوبکر با تمسّک به حدیث ساختگی **«لانُورَثُ ما تَرَکْنا صَـدَقَةٌ»** ادّعا کرد که از پیامبر صلى الله عليه وآله شنیده است:

> از ما گروه انبیاء ارثی برده نمی‌شود؛ آنچه از اموال ما باقی می‌ماند حکم صدقه را دارد. [که برای عموم مسلمانان باقی گذاشته شـده است و متعلّق به خانوادهٔ انبیاء نیست.]

در نتیجه، ابوبکر از پرداخت آنچه صدّیقهٔ طـاهره عليها السلام تـحت عنوان «ارث» مطالبه فرمودند، امتناع ورزید.

عمدهٔ این میراث، شامل املاک و اموالی می‌گردید که از طریق حقّ «خمس» و حقّ «فیء» به رسول خدا صلى الله عليه وآله رسیده و از طریق

حقّ «ارث» در دارایی‌های شخصی حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام واردگردیده بود.

اهمّ این میراث، شامل موارد ذیل بود:

«۱»

بخشی از «خمس زمین‌های خیبر» (از دژ القَموص در الکتیبة) که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام تعلّق گرفت.

«۲»

زمین و محصول دژهای «وَطِیح» و «سُلالِم» (از دژهای خیبر) که به صورت «فیء» به رسول خدا صلی الله علیه و آله تعلّق داشت و پس از ایشان به صورت «ارث» به صدّیقهٔ طاهره علیها السلام رسید.

به این مورد می‌توان زمین‌ها و آبادی‌های «وادی القری» و سرزمین «تَیْماء» را نیز اضافه کرد.

«۳»[1]

«زمین‌های بنی‌نضیر» **در مدینه** که به صورت «فیء» به رسول خدا صلی الله علیه و آله تعلّق گرفته بود و باقی‌ماندهٔ آن (همانند دژهای خیبر)، میراث نبوی برای صدّیقهٔ طاهره علیها السلام بود.

بازار «مَهْزور» نیز از جملهٔ اموال موجود در شهر **مدینه** بود که به حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام ارث رسید.

---

۱ ـ با فرض عدم مصادرهٔ «حوائط سبعه»، منظور از واژهٔ تحریف شدهٔ «صَدَقَتُهُ بِالْمَدینَة: صدقات پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه» همین اموال می‌باشد که از مصادیق «صفایا» و در نتیجه، «میراث» آن حضرت صلی الله علیه و آله محسوب می‌گردید.

جدول‌بندی بخش عمدهٔ «میراث» صدّیقهٔ طاهره ﷺ
که توسط نظام خلافت غصب شد

	نام اموال	نحوهٔ تملّک صدّیقهٔ طاهره ﷺ	ارزش تقریبی	محلّ استقرار
۱	وادی القُری	ارث	بسیار زیاد	بین خیبر و شام
۲	دژ سُلالِم	ارث	بسیار زیاد	خیبر
۳	دژ وَطیح	ارث	زیاد	خیبر
۴	بخشی از دژ القَموص	ارث	زیاد	خیبر
۵	تَیْماء	ارث	زیاد	بین خیبر و شام
۶	باقی‌ماندهٔ زمین‌های بنی‌نضیر	ارث	متوسّط	مدینه
۷	بازار مَهْزور	ارث	متوسّط	مدینه

جدول‌بندی سایر «اموال غصب شده»

	نام اموال	نحوهٔ تملّک صدّیقهٔ طاهره ﷺ	ارزش تقریبی	محلّ استقرار
۱	بخش دیگری از دژ القموص	سهم ذی‌القربا از خمس	زیاد	خیبر
۲	فدک	هبه	زیاد	هم‌جوار خیبر

خطبهٔ آتشین در مسجد النبی ﷺ،
حلقهٔ واسطهٔ مطالبهٔ «ارث» و «فدک»

ابوبکر که خود را در میدان مبارزه برای مصادرهٔ «میراث» ـ که بخش عمده‌ای از دارایی‌های حضرت صدّیقهٔ طاهره ؑ را تشکیل می‌داد ـ پیروز و توانمند یافت؛ تصمیم به آغاز حملهٔ اقتصادی دیگری علیه اهل بیت ؑ، یعنی مصادرهٔ «فدک» ـ که «هبه» بود ـ، گرفت.

چون «خبر این تصمیم‌گیری» به حضرت فاطمهٔ زهرا ؑ رسید[1]،

---

۱ ـ اهل تسنّن در این زمینه روایتی دارند:

عَنْ عُمَرَبْنِ الْخَطّابِ قالَ: لَمّا قُبِضَ رَسُولُ اللهِ صلّی الله علیه [و آله] و سلّم جِئْتُ أنَا وَ أبُوبَكْرٍ إلىٰ عَلِيٍّ فَقُلْنا: ماتَقُولُ فِي ما تَرَكَ رَسُولُ اللهِ؟ قالَ: نَحْنُ أحَقُّ بِرَسُولِ اللهِ. فَقُلْتُ: وَالَّذِي بِخَيْبَرَ؟ قالَ: وَالَّذِي بِخَيْبَرَ. قُلْتُ: وَالَّذِي بِفَدَكَ؟ قالَ: وَالَّذِي بِفَدَكَ. فَقُلْتُ: أما وَاللهِ حَتّىٰ تَحُزُّوا رِقابَنا بِالْمَناشِيرِ فَلا.

از عمر بن خطّاب نقل است که می‌گوید: پس از وفات رسول خدا[ﷺ]، من و ابوبکر به نزد علی[ؑ] رفتیم و گفتیم: دربارهٔ آنچه از رسول خدا[ﷺ] به جا مانده است [میراث] چه می‌گویی؟

گفت: ما سزاوارترین مردم نسبت به رسول خدا هستیم.

گفتم: و آنچه در خیبر است [سهم ذی القربا]؟ گفت: و آنچه در خیبر است.

گفتم: و آنچه در فدک است [هبه]؟ گفت: و آنچه در فدک است.

آن حضرت جهت رسواسازی دستگاه حاکم و تبیین مواضع غیر شرعی آنان در مواجهه با مطالبات مالی دختر رسول خدا، به ویژه ادّعای شگفت‌انگیز خلیفه در خصوص «ارث»، به مسجد رفت و خطبه‌ای طولانی در حضور خلیفه، مهاجرین و انصارِ حاضر در آن‌جا ایراد فرمود.[۱]

این خطبه، بعدها به «خطبهٔ فدکیّه» شهرت یافت؛ چرا که در مراحل پایانی مطالبهٔ «میراث»[۲] و آستانهٔ تحقّق «غصب فدک»[۳] (یعنی بلافاصله پس از آگاهی حضرت صدّیقهٔ طاهره از تصمیم خلیفه مبنی بر مصادرهٔ آن[۴])، ایراد گردید.

پس گفتم: هان به خدا! تا شما گردن‌های ما را با مِنشار (اَرّه یا چوب بلندی که چنگک دارد و با آن گندم را باد می‌دهند) فرود آورید! پس هرگز!

(معجم الاوسط (: طبرانی)، ج ۶، ص ۱۶۲ ـ ۱۶۳؛ مجمع الزوائد(: هیثمی)، ج ۹، ص ۳۹ ـ ۴۰)

۱ ـ بنابراین، «خطبهٔ فدک» جهت تکمیل محاکمهٔ خلیفه در انتهای ماجرای مطالبهٔ میراث، ایراد گردید و مطابق برخی شواهد تاریخی، زمان وقوع آن ده روز پس از رحلت رسول خدا بود.

(ر.ک: شرح نهج‌البلاغهٔ ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۶۳)

۲ ـ چنانچه در تبیین علّت ایراد این خطبه نوشته‌اند: **لَمّا مُنِعَتْ میراثَها...** هنگامی که آن بانو از ارث خویش محروم شد.

(تذکرة الخواص (: سبط بن جوزی)، ص ۲۸۵)

۳ ـ مطابق برخی شواهد تاریخی، تحقّق مصادرهٔ فدک توسط عمّال خلیفه پانزده روز پس از رحلت رسول خدا بود.

(ر.ک: عدة الاکیاس (: احمد بن محمّد الشرفی الزیدی)، ج ۲، ص ۱۷۶)

۴ ـ در مقدّمهٔ این خطبه می‌خوانیم:

لَمّا أَجْمَعَ أَبُوبَكْرٍ عَلىٰ مَنْعِ فاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللهِ صلّى الله عليه [و آله] و سلّم فَدَكَ... هنگامی که ابوبکر تصمیم گرفت فدک را از فاطمه ـ دختر رسول خدا ـ غصب کند.

(بلاغات النساء (: ابن طیفور)، ص ۲۳)

لَمّا بَلَغَ فاطِمَةَ إِجْماعُ أَبِي‌بَكْرٍ عَلىٰ مَنْعِها فَدَكَ... هنگامی که فاطمه [] با خبر شد که ابوبکر تصمیم دارد فدک را غصب کند.

حضرت صدّیقهٔ طاهره علیها السلام در فرازهایی از این خطبه، با صراحت به ماجرای «ارث» اشاره نموده و افشاگرانه می‌فرماید:

أَفَعَلیٰ عَمْدٍ تَرَكْتُمْ كِتابَ اللهِ وَ نَبَذْتُمُوهُ وَراءَ ظُهُورِكُمْ، إِذْ يَقُولُ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ: ﴿وَ وَرِثَ سُلَيْمانُ داوُدَ﴾[1] وَ قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ فِيما قَصَّ مِنْ خَبَرِ يَحْيىٰ بْنِ زَكَرِيّا: ﴿فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيّاً * يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾[2]

وَ قالَ عَزَّ ذِكْرُهُ: ﴿وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ

✍ (بلاغات النساء، ص ۲۶)

لَمّا بَلَغَ فاطِمَةَ أَنْ أَبابَكْرٍ أَظْهَرَ مَنْعَها فَدَكاً... هنگامی که فاطمه [علیها السلام] با خبر شد که ابوبکر قصد غصب فدک را دارد.

(مقتل الحسین (: خوارزمی)، ص ۱۲۱)

لازم به ذکر است:

ایراد این خطبه در نقطهٔ پایانی مطالبهٔ «میراث» و تمرکز فرازهای آن بر بطلان ادّعای واهی خلیفه مبنی بر «عدم ارث گذاری پیامبران»، حاکی از توجه ویژهٔ حضرت صدّیقهٔ طاهره علیها السلام به اثبات دروغ‌پردازی‌های خلیفه در این زمینه است.

زیرا با غصب فدک، دعوای مالی حضرت زهرای مرضیه علیها السلام با ابوبکر، وارد مرحلهٔ تازه‌ای می‌گشت که **لازم بود پیش از آن**، برخوردهای بدعت‌آمیز و ظالمانهٔ خلیفه در موضوع «میراث» علنی گردد.

اهمّیت این رسواسازی را می‌توان در اصرارهای نابه‌جای پیروان مکتب خلفا بر ردّ همهٔ مطالبات مالی صدّیقهٔ طاهره علیها السلام با استناد به حدیث جعلی «لانُورِّثُ» جستجو کرد.

۱ ـ نمل: ۱۶.

۲ ـ مریم: ۵ و ۶.

فِی کِتابِ اللهِ﴾[۱]

وَ قالَ: ﴿یُوصِیکُمُ اللهُ فِی أَوْلادِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ﴾[۲]

وَ قالَ: ﴿إِنْ تَرَکَ خَیْراً الْوَصِیَّةُ لِلْوالِدَیْنِ وَالْأَقْرَبِینَ بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَی الْمُتَّقِینَ﴾[۳]

وَ زَعَمْتُمْ أَنْ لا حَقَّ وَ لا إِرْثَ لِی مِنْ أَبِی وَ لا رَحِمَ[۴] بَیْنَنا، أَفَخَصَّکُمُ اللهُ بِآیَةٍ أَخْرَجَ نَبِیَّهُ صلی الله علیه و آله مِنْها، أَمْ تَقُولُونَ أَهْلُ مِلَّتَیْنِ لا یَتَوارَثُونَ، أَوَ لَسْتُ أَنَا وَ أَبِی مِنْ أَهْلِ مِلَّةٍ واحِدَةٍ؟

لَعَلَّکُمْ أَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَ عُمُومِهِ مِنَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله؟

﴿أَفَحُکْمَ الْجاهِلِیَّةِ یَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللهِ حُکْماً لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ﴾[۵]

أَأُغْلَبُ عَلَیٰ إِرْثِی جَوْراً وَ ظُلْماً ﴿وَ سَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ﴾[۶].[۷]

۱ـ انفال: ۷۵.

۲ـ نساء: ۱۱.

۳ـ بقره: ۱۸۰.

۴ـ الرحم القرابه.

۵ـ مائده: ۵۰.

۶ـ شعراء: ۲۲۷.

۷ـ بلاغات النساء، ص ۲۶ ـ ۳۲ (متن کامل خطبه).

آیا با آگاهی [و از روی عناد] کتاب خداوند را رها کردید و آن را در پشت سرتان نهادید [و به احکام آن عمل نمی‌کنید و مرا از ارث محروم می‌سازید، مگر نشنیده‌اید] که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید:

«و سلیمان از [پدرش] داود ارث برد.»

و [باز در آن هنگام که] خداوند حکایت یحیی ـ فرزند زکریّا ـ را بازگو می‌نماید، می‌فرماید: «پس خدایا مرا از لطف خاصّ خویش، فرزند و جانشینی صالح عطا فرما تا وارث من و خاندان یعقوب باشد.»

و نیز می‌فرماید:

«و به حکم کتاب خدا، خویشاوندان [در ارث بردن از یکدیگر نسبت به غریبه‌ها] اولویّت دارند.»

و می‌فرماید:

«خداوند شما را در مورد فرزندانتان سفارش می‌کند که سهم پسر برابر سهم دو دختر است.»

همچنین می‌فرماید:

«هرگاه [یکی از شما را مرگ فرا رسد و] مالی برجای نهد، دربارهٔ پدر و مادر و خویشان، به نیکی وصیّت کند؛ که این شایستهٔ پرهیزگاران است.»

شما به خیال باطل خویش پنداشته‌اید که من هیچ بهره و ارثی از پدرم ندارم و هیچ قرابت و خویشاوندی بین ما برقرار نیست!

آیا خداوند آیه‌ای را به شما اختصاص داده که پدرم را از آن خارج نموده است؟

یا [در مورد من و پدرم می‌گویید] که [آن دو] پیروان دو کیش و دو مذهب هستند و از یکدیگر ارث نمی‌برند؟ آیا من و پدرم اهل یک آیین نیستیم؟ یا این که [ادّعا می‌کنید] شما از [پدرم] رسول خدا به خاص و عام قرآن آگاه‌ترید؟

«آیا حکم جاهلیّت را می‌جویند؟ برای مردمِ دارای یقین چه کسی حکمش بهتر از حکم خداوند است؟» آیا رواست که میراث من به جور و ستم از من ستانده شود؟
«و ستمگران به زودی درمی‌یابند که چگونه بازگشتی خواهند داشت؟!»

در تاریخ آمده است که مخاطبان این سخنرانی علنی، سخت تحت تأثیر قرار گرفتند:

وَ لَمْ یُرَ النّاسُ أَکْثَرَ باكٍ وَ لا باكِيَةٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ.[1]

مردم، گریان‌تر از آن روز، دیده نشدند.

کار به حدّی سخت گردید که خلیفه که ـ به اقتضای سیاست‌های خویش ـ همواره تا آن لحظه به نرمی و محترمانه سخن می‌گفت و ـ زیرکانه ـ خشونت‌های لفظی و فیزیکی را بر عهدهٔ دیگران (مانند عمر بن خطّاب) می‌گذاشت[2]، این بار دست به تهدیدی علنی و جدّی زد؛ چنانچه نوشته‌اند:

فَلَمّا سِمَعَ أَبوبَكْرٍ خُطْبَتَها شَقَّ عَلَيْهِ مَقالَتُها فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ وَ قالَ: أَيُّهَا النّاسُ ما هٰذِهِ الرِّعَةُ إِلىٰ كُلِّ قالَةٍ! أَيْنَ كانَتْ هٰذِهِ الْأَمانِيُّ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللهِ صلّى الله عليه [و آله] و سلّم أَلا مَنْ سَمِعَ فَلْيَقُلْ وَ مَنْ شَهِدَ فَلْيَتَكَلَّمْ. إِنَّما هُوَ ثُعالَةٌ شَهِيدُهُ

---

۱ ـ شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۲.
۲ ـ الامامة و السیاسه، ج ۱، ص ۱۸.

ذَنَبُهُ، مُرِبٌّ لِكُلِّ فِتْنَةٍ، هُوَ الَّذِى يَقُولُ:

كُرُّوها جَذَعَةً، بَعْدَ ما هَرِمَتْ. يَسْتَعِينُونَ بِالضَّعَفَةِ وَ يَسْتَنْصِرُونَ بِالنِّساءِ كَأُمِّ طِحال أَحَبُّ أَهْلِها إِلَيْها الْبَغِىُّ.

أَلا إِنِّى لَوْ أَشاءُ أَنْ أَقُولَ لَقُلْتُ وَ لَوْ قُلْتُ لَبُحْتُ، إِنِّى ساكِتٌ ما تُرِكْتُ. ثُمَّ الْتَفَتَ إِلىٰ الْأَنْصارِ فَقالَ:

قَدْ بَلَغَنِى يا مَعْشَرَ الْأَنْصارِ مَقالَةُ سُفَهائِكُمْ وَ أَحَقُّ مَنْ لَزِمَ عَهْدَ رَسُولِ اللهِ صلّى الله عليه [و آله] و سلّم أَنْتُمْ.

قَدْ جاءَكُمْ فَآوَيْتُمْ وَ نَصَرْتُمْ.

أَلا إِنِّى لَسْتُ باسِطاً يَداً وَ لا لِساناً عَلىٰ مَنْ لَمْ يَسْتَحِقَّ ذٰلِكَ مِنّا.

ثُمَّ نَزَلَ، فَانْصَرَفَتْ فاطِمَةُ إِلىٰ مَنْزِلِها.[1]

پس چون ابوبکر سخنرانی آن بانو [عليها السلام] را شنید، بر او ناگوار آمد و به بالای منبر رفت و [با اشاره به امیرمؤمنان عليه السلام] گفت:

ای مردم! این چه حالتی است که گوش به سخن هر کسی می‌دهید.

این آرزوها در عهد پیامبر کجا بود؟

پس هرکس که شنیده، بگوید و هرکه شاهد بوده، صحبت کند.

همانا او روباهی است که شاهد او، دُم اوست. در کنار هر فتنه‌ای قرار گرفته است. اوست که می‌گوید:

فتنه را به حال اوّلش برگردانید بعد از آن زمان که کهنه شده است.

۱ـ شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۴ـ۲۱۵.

کمک از ضعفا می‌خواهند و یاری از زنان می‌طلبند [و اینجا نیز همسرش را پیش انداخته است]؛ مثل امّ‌طِحال[۱] که عزیزترین کسانش نزد وی افراد فاحشه بودند.

بدانید که اگر من بخواهم می‌گویم و اگر بگویم افشا می‌کنم و مادامی که کسی با من کاری نداشته باشد، ساکت می‌شوم.

سپس رو به انصار کرد و گفت: ای گروه انصار! گفتار برخی از جاهلان و احمقان شما به من رسیده است. سزاوارترین کسانی که در زمان رسول خدا ﷺ بودند، شما هستید. به سوی شما آمد، پناهش دادید و یاریش کردید. بدانید من دست و زبانم را به کسی که استحقاق نداشته باشد باز نمی‌کنم [و به‌تندی رفتار نمی‌کنم]![۲]

سپس از منبر پایین آمد؛ پس فاطمه [ﷺ] به‌سوی منزلش بازگشت.

این حکایت به قدری تکان دهنده است و عنان سخن آن چنان از دست خلیفه رها شد که «ابن ابی الحدید» شافعی مذهب نیز از روی تعجّب به استاد خویش «ابو یحیی جعفر بن یحیی بن ابی زید بَصری» می‌گوید:

هٰذا الْكَلامُ كُلُّهُ لِعَلِيٍّ يَقُولُهُ! قالَ: نَعَمْ، إِنَّهُ الْمُلْكُ يا بُنَيَّ!

ابوبکر تمام این کلمات را به علی[ﷺ] گفته است؟!

استاد پاسخ داد: آری پسرم، مُلک و سلطنت است [که کار را بدین‌جا می‌کشاند]!

---

۱ - زنی بدکاره در زمان جاهلیّت!!

۲ - چنین تعبیری نوعی تطمیع و در عین حال تهدید مخاطبان است.

باز پرسیدم:

منظور از سخنانی که انصار ردّ و بدل می‌کردند [و ابوبکر آنان را تهدید کرد]، چه بود؟

پاسخ گفت:

انصار دربارهٔ [لیاقت و رجحان] علی [علیه السلام] و حقّ او دربارهٔ همان مُلک و سلطنت] صدایشان بلند گردید، پس ابوبکر ترسید که کارشان به [تفرقه و]اضطراب بکشد؛ لذا آن‌ها را نهی کرد.[۱]

---

۱ ـ شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۵.

طرح و اثبات مالکیّت «فدک» و مطالبهٔ آن توسّط صدّیقهٔ طاهره عليها السلام

صدّیقهٔ طاهره عليها السلام پس از آگاهی از تصمیم نظام حاکم مبنی بر مصادرهٔ فدک، نخست با طرح و اثبات مالکیّت فدک[1] و سپس با مطالبهٔ فدک از غاصبان آن، طرح جدید و کوبنده‌ای را در مخالفت با مشروعیّت دستگاه حاکم و رسواسازی خلیفهٔ وقت (اعلان ظلم خلیفه) پیش کشید، چنانچه نوشته‌اند:

قالَتْ فاطِمَةُ لِأَبِي‌بَكْرٍ: إِنَّ رَسُولَ اللهِ صلّى الله عليه [و آله] و سلّم جَعَلَ لِي فَدَكَ، فَأَعْطِنِي إِيَّاها. وَ شَهِدَ لَها عَلِيُّ ابْنُ أَبِي‌طالِبٍ، فَسَأَلَها شاهِداً آخَرَ، فَشَهِدَتْ لَها أُمُّ أَيْمَنَ.
فَقالَ: قَدْ عَلِمْتِ يا بِنْتَ رَسُولِ اللهِ أَنَّهُ لاتَجُوزُ إِلّا شَهادَةُ رَجُلَيْنِ أَوْ رَجُلٍ وَ امْرَأَتَيْنِ.[2]

---

۱ ـ این اثبات، در دو مرحلهٔ «دادخواست مالی» و «ارائهٔ شهود» شکل گرفت.

۲ ـ فتوح البلدان، ج ۱، ص ۳۵؛ السیرة الحلبیه، ج ۳، ص ۴۸۷؛ معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۳۹؛ المغانم المطابه (قسم المواضع)، ص ۳۱۲ ـ ۳۱۳ و به نقل از او: وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۹۹۹؛ ↙

فاطمه[عليها السلام] به ابوبکر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را به من واگذار کرده است، پس آن را به من بازگردان.
بر این مطلب علی[عليه السلام] شهادت داد.
ابوبکر شاهد دیگری طلبید و [بار دیگر] اُمّ اَیمَن بر این مدّعا صحّه گذاشت.
پس ابوبکر گفت: ای دختر رسول خدا! می‌دانی که در شهادت باید دو مرد حضور داشته باشند، یا یک مرد و دو زن! [و اینک که تو شاهدانت یک مرد و یک زن هستند، پس شهادت ایشان پذیرفته نیست.]

در برخی مدارک سنّیان، شهود دیگری هم مشاهده می‌شوند؛ مانند «رباح» غلام رسول خدا صلی الله علیه و آله.[1]

در برخی منابع، به گواهی «اسماء بنت عُمَیس» (زن ابوبکر) به طرفداری از صدّیقهٔ طاهره عليها السلام نیز اشاره شده است.[2]

نتیجه آن شد که ابوبکر از استرداد فدک به صدّیقهٔ طاهره عليها السلام امتناع کرد و شهود را در شهادتشان به نفع صدّیقهٔ طاهره عليها السلام تخطئه نمود و این، به معنای تکذیب دادخواست مالی حضرت فاطمهٔ زهرا عليها السلام دربارهٔ فدک، توسّط ابوبکر بود.

✍ عمدة الاخبار، ص ۳۹۴. برای تحقیق بیشتر در این زمینه، ر.ک: وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۱۰۰۰ - ۱۰۰۱؛ شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۹ - ۲۲۰.

۱ - فتوح البلدان، ج ۱، ص ۳۵.

۲ - شرح المواقف (: میر سیّد شریف)، ج ۸، ص ۳۵۶.

به هر صورت، ابوبکر و همراهان وی، به بهانه‌های مختلف، از قبول شهادت شاهدان سر باز زدند و سرانجام، با تکذیب حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام، مالکیّت صدّیقهٔ طاهره علیها السلام بر فدک را منکر شدند؛ چنانچه نوشته‌اند:

عَنْ عَطِيَّةَ الْعُوفِيِّ أَنَّهُ سَمِعَ أَبابَكْرٍ يَوْمَئِذٍ يَقُولُ لِفاطِمَةَ:
... وَ أَمّا مَنْعُكِ ما سَأَلْتِ، فَلا ذٰلِكَ لِي!
وَ أَمّا فَدَكُ ما جَعَلَ لَكِ أَبُوكِ، فَإِنْ مَنَعْتُكِ فَأَنَا ظالِمٌ؟![1]

عطیهٔ عوفی می‌گوید: آن روز شنیدم که ابوبکر به فاطمه[علیها السلام] گفت: ... امّا این که آنچه را خواسته‌ای به تو ندادم [و میراث پیامبر صلی الله علیه و آله را به تو ندادم]، تقصیر من نیست؛ [بلکه به دلیل سخن پدرت می‌باشد.[2]]
و امّا دربارهٔ مطالبهٔ فدک: فدک را «پدرت» برای تو قرار نداده است؛ حال در شرایطی که وی مانع [مالکیّت تو بر فدک] گردیده، من ظالم هستم؟!

۱ـ بلاغات النساء، ص ۱۹.
۲ـ اشاره به حدیث جعلی «لانُورِّث».

در مجموع باید گفت:

پس از ایراد خطبه در مسجد و به ویژه، پس از اصرار بر مالکیّت فدک و مطالبهٔ صریح آن، ابوبکر امنیّت خلافت را در خطر دید و به اندیشهٔ هجومی دیگر (آخرین هجوم)[1] به «بیت فاطمه علیها السلام» (یعنی: منزل مسکونی حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام) جهت اخذ بیعتِ اجباری از امیرمؤمنان علیه السلام و سرکوب ایشان فرو رفت و سرانجام نیز دستور حملهٔ اصلی و «هجوم آخر» به خانهٔ امیرمؤمنان علیه السلام را صادر کرد.[2]

هجومی که موجبات به شهادت رسیدن حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام را فراهم ساخت و در واقع، پاسخی به «غضب صدّیقهٔ طاهره علیها السلام بر ابوبکر»[3] در پایان ماجرای غم‌انگیز مطالبات مالی بود.



اظهار نظر قطعی دربارهٔ تاریخ دقیق «هجوم اصلی» امکان‌پذیر نیست؛ ولی آنچه مسلّم است، این هجوم چند روزی پس از ایراد «خطبهٔ وسیله» توسط امیرمؤمنان علیه السلام[4] روی داده است.

منابع معتبر، تاریخ ایراد این خطبه را نه روز پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله نوشته‌اند.[5]

از سوی دیگر، با استناد به برخی قرائن باید گفت: «هجوم اصلی» در مرحلهٔ پایانی مطالبهٔ فدک رخ داده است.

---

۱ ـ ر.ک: دراسة و تحلیل حول الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام (: استاد شیخ عبدالزهراء مهدی)، ص ۴۸۹.

۲ ـ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۶۹ (دارالفکر)؛ العقد الفرید (: ابن عبد ربّه)، ج ۴، ص ۲۴۲.

۳ ـ صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۸۵.

۴ ـ ر.ک: بحارالانوار (: علّامهٔ مجلسی رحمه الله)، ج ۲۸، ص ۲۶۴ ـ ۲۶۸.

۵ ـ ر.ک: امالی (: شیخ طوسی رحمه الله)، ج ۱، ص ۲۶۳.

همان‌طور که ذکر شد:

برخی منابع، تاریخ غصب فدک را **پانزده** روز پس از رحلت رسول خدا ﷺ نوشته‌اند.

با توجّه به شرایط حسّاسی که «مطالبهٔ میراث، مطالبهٔ سهم ذی‌القربا، خطبهٔ فدک، اثبات مالکیّت فدک و مطالبهٔ صریح آن» برای خلیفه ایجاد کرده بود؛ بعید است که سردمداران خلافت، به صدّیقهٔ طاهره ﷺ فرصت زیادی برای «مطالبهٔ فدک» داده باشند.

لذا به احتمال زیاد، «هجوم اصلی» چند روزی پس از «مصادرهٔ فدک توسط عمّال خلیفه»، یعنی در هفتهٔ سوم خلافت ابوبکر رخ داده است.

فصل چهارم

بررسی هایی در حاشیهٔ مطالبهٔ ارث

اهل بیت (علیهم السلام) و حدیث ارث نبردن از پیامبران (علیهم السلام)

علیرغم اصرار فراوان خلیفهٔ اوّل مبنی بر شنیدن حدیثِ «از ما پیامبران ارث برده نمی‌شود» از پیامبر (صلی الله علیه و آله)، خاندان آن بزرگوار از چنین حدیثی بی‌اطّلاع بوده و حتّی به مخالفت شدید با آن برخاسته‌اند. این مخالفت تا بدانجاست که ردّپای آن در منابع و مدارک سنّی نیز به وفور یافت می‌شود؛ چنانچه نوشته‌اند:

فَقالَ أَبوبَکْرٍ: قالَ رَسُولُ اللهِ: «لانُورَثُ ما تَرَکْنا صَدَقَةٌ».

فَقالَ عَلِیٌّ: ﴿وَ وَرِثَ سُلَیْمانُ داوُدَ﴾[1] وَ قالَ زَکَرِیّا ﴿یَرِثُنِی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ﴾[2]

قالَ أَبوبَکْرٍ: هُوَ هٰکَذا.

فَقالَ عَلِیٌّ: هٰذا کِتابُ اللهِ یَنْطِقُ.[3]

---

۱ ـ نمل: ۱۶.

۲ ـ مریم: ۶.

۳ ـ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۳۱۵؛ مسند فاطمه (: سیوطی)، ص ۳۳ (چاپ الکتب الثقافیه)؛ کنز العمّال، ج ۵، ص ۳۶۵.

ابوبکر گفت که رسول خدا[ﷺ] گفته است: «از ما پیامبران ارث برده نمی‌شود و آنچه از ما باقی می‌ماند، صدقه است [و به عموم مسلمانان متعلّق است].

پس علی[ؑ] گفت: [چگونه چنین چیزی ممکن است، در حالی که قرآن دربارهٔ پیامبران الهی ؑ می‌فرماید:] سلیمان از داود ارث بُرد و زکریّا می‌گوید: [خداوندا فرزندی به من عطا کن] که از من و آلِ یعقوب ارث بَرد. [یعنی رسول خدا ﷺ مخالف قرآن سخن نمی‌گوید.]

ابوبکر گفت: روایت همان بود که گفتم.

حضرت علی[ؑ] پاسخ فرمود: این هم کتاب خداست که سخن می‌گوید [و رسول خدا ﷺ مخالف قرآن سخن نمی‌گوید].

همان طور که اشاره شد، حضرت صدّیقهٔ طاهره ؑ نیز در خطبهٔ مشهور به فدکیّه، با مضمون حدیث ابوبکر به شدّت مخالفت کرده و آن را مخالف قرآن اعلان کردند.

شواهد دیگری نیز نشان می‌دهد که خاندان رسول خدا ؑ ابوبکر را در نقل این حدیث دروغگو می‌دانند.

از جملهٔ این موارد، ماجرای مشهور زیر است:

...فَقالَ عُمَرُ: ... فَلَمّا تُوُفِّيَ رَسُولُ اللهِ صلّى الله عليه [و آله] و سلّم، قالَ أَبُوبَكْرٍ: أَنا وَلِيُّ رَسُولِ اللهِ صلّى الله عليه [و آله] و سلّم؛ فَجِئْتُما تَطْلُبُ ميراثَكَ مِنِ ابْنِ أَخِيكَ وَ يَطْلُبُ هٰذا ميراثَ امْرَأَتِهِ مِنْ أَبِيها، فَقالَ أَبُوبَكْرٍ: قالَ رَسُولُ اللهِ صلّى الله

علیه [و آله] و سلَّم: «ما نُورَثُ ما تَرَکْناهُ صَدَقَةٌ».

فَرَأَیْتُماهُ کاذِباً آثِماً غادِراً خائِناً.[۱]

عمر گفت: زمانی که رسول خدا[ﷺ] وفات یافت، ابوبکر خود را جانشین آن حضرت دانست.

شما دو نفر (امیرمؤمنان‌ؑ و عبّاس) آمده‌اید و تو (عبّاس) میراث خود را که از پسر برادرت (= رسول خداﷺ) به ارث می‌بری، می‌خواهی[۲] و این (علیؑ) میراث همسرش (= حضرت زهراؑ) را که از پدرش به ارث می‌برد، طلب می‌کند.

پس ابوبکر گفت: از پیامبر شنیده است:

از ما (انبیاء) ارث برده نمی‌شود و هر چه از ما باقی بماند صدقه است.

پس شما دو نفر او را **دروغگو، گناهکار، حیله‌گر و خائن** دانستید.[۳]

---

۱ ـ صحیح مسلم (الجهاد و السیر)، ج ۵، ص ۱۵۱ ـ ۱۵۳؛ لازم به اشاره است که کتاب «صحیح مسلم» از مهمترین کتب اهل تسنّن می‌باشد.

۲ ـ صحیح آن است که عبّاس، سهم بنی‌هاشم از خمس خیبر (سهم ذوی‌القربا) را مطالبه می‌نمود. (جامع‌البیان (: طبری)، ج ۱۰، ص ۹)

۳ ـ نقل مشابه از سایر مدارک: تاریخ المدینة المنوّره، ج ۱، ص ۲۰۳ ـ ۲۰۴ (: تَزْعُمانِ أَنَّ أَبابَکْرٍ فِیها ظالِمٌ فاجِرٌ)

«ابن‌شبّه» در مدرک دیگری عبارت «غادرٌ فاجرٌ: حیله‌گر و ستمگر» را به کار می‌برد. (تاریخ المدینة المنوّره، ج ۱، ص ۲۰۸ ـ ۲۰۹)

در بسیاری از منابع اهل سنّت، تلقّی امیرمؤمنانؑ و عباس از عملکرد ابوبکر که به نقل از خلیفهٔ دوم آمده، حذف شده است.

برای مثال: «بخاری» در کتاب «صحیح» خود، فصل «فضل الجهاد و السیر» (فرض الخمس)، ج ۴، ص ۹۶ ـ ۹۸ و فصل «بدء الخلق» (المغازی، حدیث بنی النضیر)، ج ۵، ص ۱۱۳ ـ ۱۱۵

⇦

نکات دیگری نیز در این زمینه قابل طرح است:

«۱»

مضمون این حکم با امیرمؤمنان (ع) و حضرت صدّیقهٔ طاهره (س) ارتباط مستقیم دارد و آنان باید از این حکم آگاهی داشته باشند؛ قبول این مطلب که رسول خدا (ص) این حکم را به ابوبکر گفته باشند، امّا وارثان اصلی خویش را از آن مطّلع نساخته باشند، بعید و بلکه باور نکردنی است.

«۲»

این روایت به گفتهٔ دانشمندان اهل تسنّن، فقط از ابوبکر روایت شده و هیچ شخص دیگری ادّعا نکرده که آن را از رسول خدا (ص) شنیده است.[1] همچنین بعید است که رسول خدا (ص) این مطلب را در یک مجلس خصوصی و تنها به یک نفر بگویند؛ آن هم به کسی که حکم، هیچ ارتباطی با او ندارد.

✍ و فصل «النفقات»، ج ۷، ص ۸۱ ـ ۸۳ و فصل «الاعتصام بالکتاب و السنّه»، ج ۹، ص ۱۲۱ ـ ۱۲۳ حدیث فوق را می‌آورد و به جای عبارت‌های «ظالِمٌ فاجِرٌ» و «کاذِباً آثِماً غادِراً خائِناً» عبارات دیگری مانند «کَذا و کَذا: چنین و چنان»، «کَما تَقُولانِ: آنچنان که می‌گویید» می‌آورد.

نویسندگانی همچون «بیهقی» در «سنن الکبری»، ج ۶، ص ۲۹۸ ـ ۲۹۹؛ «سمهودی» در «وفاء الوفاء»، ج ۳، ص ۹۹۶ ـ ۹۹۸؛ «ابن زَنْجویه» در «الاموال»، ج ۱، ص ۹۶ ـ ۹۷ و نویسندگان کتاب‌های «الاموال» (: ابوعبید)، ص ۱۷ ـ ۱۸؛ «مسند» (: احمد بن حنبل)، ج ۱، ص ۴۴۷؛ «سنن» (: ترمذی)، فصل «کتاب السیر»، ج ۴، حدیث ۱۶۱؛ نیز چنین عمل کرده‌اند.

جالب آن است که برخی صراحتاً به این تحریف اذعان کرده‌اند.

ر.ک: شرح معانی الآثار (: طحاوی)، ج ۳، ص ۳۰۶ ـ ۳۰۷.

علاقه‌مندانی که مایلند بهترین نوع تحریف، تغییر و سانسور حکومتی را در این زمینه مشاهده کنند؛ به تفسیر جامع البیان (: طبری)، ذیل آیات سورهٔ حشر مراجعه نمایند.

۱ ـ تاریخ الخلفا (: سیوطی)، ص ۶۸؛ الصواعق المحرقه (: ابن حجر)، ص ۱۹؛ شرح نهج‌البلاغهٔ ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۲۷ و ص ۲۴۵.

«۳»

از سوی دیگر اگر ابوبکر معتقد بود که رسول خداﷺ چنین فرموده است، پس چرا آن حکم را در حقّ همسران رسول خداﷺ اجرا نکرد؟

چرا صحابهٔ دیگری که از خمس یا بخشش‌های رسول خداﷺ بهره‌مند شده بودند مانند شخص خلیفهٔ اوّل و دوم که از اموال بنی‌نضیر سهم اضافه گرفتند و یا دختران خلیفهٔ اوّل و دوم که محلّ سکونت خود را ـ که متعلّق به رسول خداﷺ بود ـ به عنوان میراث تملّک کردند؛ همانند حضرت صدّیقهٔ طاهرهﷺ از خمس، بخشش و میراث محروم نشدند؟

اهل تسنّن و حدیث ارث نبردن از پیامبرانﷺ

نه تنها اهل بیتﷺ ادّعای ابوبکر مبنی بر «ارث نبردن از پیامبران» را با قرآن معارض می‌دانند، بلکه شماری از علمای سرشناس سنّی مذهب نیز هنگام تفسیر آیات قرآن دربارهٔ حضرتِ زکریّا و حضرت داودﷺ، این سخن خلیفهٔ اوّل را به صراحت نقض کرده‌اند.

برخی از عالمان سنّی، با این که مدّعی هستند اعتقاد به «ارث مالی انبیاء» اعتقاد شیعیان است؛ نه تنها روایات مختلفی را «در ارث مالی انبیاء» از اهل سنّت می‌آورند؛ بلکه اذعان دارند:

اکثر مفسّران، ارث زکریّا و داودﷺ را **ارث مالی** می‌دانند.[1]

۱ـ تفسیر الجامع لأحکام القرآن (: قرطبی)، ج ۱۱، ص ۷۸.

ارث حضرت سلیمان﷣ از حضرت داود﷣ در مدارک سنّی

«فخر رازی» از اندیشمندان بزرگ اهل تسنّن و صاحب تفسیر معروف «کبیر» در ذیل آیهٔ ﴿وَ وَرِثَ سُلَیْمانُ داوُدَ﴾[1] می‌نویسد:

فَقَدْ اخْتَلَفُوا فیهِ، فَقالَ الْحَسَنُ: الْمالُ؛ لِأَنَّ النُّبُوَّةَ عَطِیَّةٌ مُبْتَداَةٌ وَ لاتُورَثُ. اللهُ تَعالیٰ جَعَلَ سَبَبَ الْإرْثِ فیمَنْ یَرِثُ الْمَوْتَ عَلیٰ شَرائِطَ وَ لَیْسَ کَذٰلِكَ النُّبُوَّةُ لِأَنَّ الْمَوْتَ لایَکُونُ سَبَباً لِنُبُوَّةِ الْوَلَدِ. فَمِنْ هٰذا الْوَجْهِ یَفْتَرِقانِ.[2]

در مورد ارث سلیمان از داود[﵉] اختلاف شده است. حسنِ [بَصْری] گفته است: مقصود از ارث، مال است؛ چرا که نبوّت و پیامبری موهبت و عطای الهی بوده و قابل توارث نیست. خدای متعال مرگ فرد را سبب ارث بردن از او قرار داده است.

ولی نبوّت و علم به مجرّد مرگ، به وارث منتقل نمی‌شود تا عنوان ارث بر آن صادق باشد. پس از این جهت، مال و نبوّت با یکدیگر تفاوت دارند.

۱ـ نمل: ۱۶.

۲ـ تفسیر کبیر، ج ۲۴، ص ۱۸۶.

عالم مشهور سنّی، «جارالله زمخشری» در ذیل آیهٔ ﴿**إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الجِيادُ**﴾[1] می‌نویسد:

إِنَّ سُلَيْمانَ [عليه السلام] غَزا أَهْلَ دِمَشْقَ وَ نَصِيبِينَ، فَأَصابَ أَلْفَ فَرَسٍ.

وَ قِيلَ: وَرِثَها مِنْ أَبِيهِ وَ أَصابَها أَبُوهُ مِنَ الْعَمالِقَةِ.[2]

سلیمان[عليه السلام] با اهالی دمشق و نصیبین جنگید و هزار اسب را به غنیمت برد.

همچنین گفته می‌شود: [حضرت سلیمان عليه السلام] آن اسب‌ها را از پدر خویش [حضرت داود عليه السلام] به ارث برده بود که حضرت داود[عليه السلام]، آن اسب‌ها را در جنگ با [قبیلهٔ] عمالقه به دست آورده بود.

همان طور که ملاحظه می‌شود، این نقل نیز به روشنی بیانگر اعتقاد «زمخشری» به وجود **ارث مادّی انبیاء** عليهم السلام، از جمله ارث حضرت سلیمان عليه السلام از پدرش حضرت داود عليه السلام می‌باشد.

---

۱ ـ صاد: ۳۱. آن هنگام که اسب‌های تندرو و نیکو در هنگام عصر بر او ارائه شد.

۲ ـ تفسیر کشّاف، ج ۴، ص ۹۱ (چاپ دار الکتاب العربی، لبنان)؛ همچنین «زمخشری» در باب ۲۹ از کتاب دیگرش به نام «ربیع الأبرار» به همین مطلب اشاره می‌کند که حاکی از اعتبار نقل‌های فوق از نظر وی می‌باشد.

«بَیْضاوی» یکی دیگر از علمای اهل تسنّن در ذیل آیهٔ ﴿إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالعَشِيِّ الصَّافِناتُ الجِيادُ﴾[۱] چنین می‌نویسد:

أَصابَها أَبُوهُ مِنَ الْعَمالِقَةِ فَوَرِثَها مِنْهُ فَاسْتَعْرَضَها، فَلَمْ تَزَلْ تُعْرَضُ عَلَيْهِ حَتّیٰ غَرَبَتْ الشَّمْسُ.[۲]

حضرت داود (پدر حضرت سلیمانﷺ) این اسب‌ها را از [قبیلهٔ] عمالقه به غنیمت برده بود که حضرت سلیمانﷺ آن‌ها را از وی ارث برد؛ و حضرت سلیمانﷺ دستور داد که آن اسب‌ها بر او عرضه شوند و این عرضه تا هنگام غروب آفتاب ادامه داشت.

---

۱ ـ صاد: ۳۱. آن هنگام که اسب‌های تندرو و نیکو در هنگام عصر بر او ارائه شد.

۲ ـ انوار التنزیل، ج ۲، ص ۳۰۹.

ارث حضرت یحیی‌ؑ از حضرت زکریّاؑ در مدارک سنّی

عالم معروف سنّی مذهب، «محمّدبن جریربن یزید طبری شافعی» در کتاب مشهور خویش به نام «جامع البیان» که به «تفسیر طبری» نیز شهرت دارد؛ ابتدا به آیهٔ ﴿یَرِثُنِی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ﴾[1] اشاره می‌کند؛ وی سپس در مقام تفسیر این آیهٔ شریفه، با اشاره به چهار سند مختلف می‌نویسد:

یَرِثُنِی مِنْ بَعْدِ وَفاتِی مالِی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ النُّبُوَّةَ.[2]

[حضرت زکریّاؑ گفت: خدایا به من فرزندی عطا کن که] پس از وفاتم **مال** مرا به ارث بَرَد و وارث [مقامِ] نبوّتِ آل یعقوب گردد.

---

۱ ـ مریم: ۶. او از من ارث بَرَد و از آل یعقوب [نیز] ارث بَرَد.

۲ ـ تفسیر طبری، ج ۸، ص ۳۰۸، حدیث شمارهٔ ۲۳۴۹۱ (چاپ دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان).

یَرِثُ مالِی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ النُّبُوَّةَ.[۱]

[حضرت زکریا علیه السلام چنین دعا کرد: خدایا به من فرزندی عطا کن، تا] **مال** مرا به ارث بَرَد و وارث [مقامِ] نبوّتِ آل یعقوب گردد.

در این تفسیر، «طبری» به روشنی به احادیث حاکی از **ارث مادّی انبیاء** علیهم السلام اشاره می‌کند که در تعارضی انکارناپذیر با ادّعای خلیفهٔ اوّل قرار دارند.

«بَغَوی» عالم دیگری از اهل تسنّن، در مقام تفسیر آیهٔ ﴿**یَرِثُنِی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ**﴾ چنین روایت می‌کند:

یَرِثُنِی مِنْ مالِی.[۲]

[حضرت زکریا علیه السلام دعا کرده و می‌گوید: خداوندا فرزندی به من عطا فرما تا] از من، **اموالم** را به ارث بَرَد.

بنابراین، این عالم سنّی مذهب نیز در تفسیر خود، به **ارث مالی انبیاء** علیهم السلام اشاره می‌کند و از میراث مادّی آنان سخن به میان می‌آورد.

---

۱ ـ تفسیر طبری، ج ۸، ص ۳۰۸، احادیث شمارهٔ ۲۳۴۹۲، ۲۳۴۹۳ و ۲۳۴۹۴.

۲ ـ معالم التنزیل، ج ۲، ص ۵۰.

عالم مشهور سنّی «جلال‌الدین سیوطی» در تفسیر معروف خویش به نام «درّالمنثور» می‌نویسد:

أَخْرَجَ الْفِرْيابِيُّ عَنْ ابْنِ عَبّاسٍ قالَ: كانَ زَكَرِيّا لايُولَدُ لَهُ فَسَأَلَ رَبَّهُ فَقالَ ﴿فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيّاً ❁ يَرِثُنِي...﴾[1] قالَ: يَرِثُنِي مالِي.[2]

فریابی از ابن عبّاس نقل می‌کند: زکریّا[علیه السلام] فرزندی نداشت و از پروردگارش خواست: «خدایا برای من از نزد خودت ولی [و وارثی] مرحمت فرما تا از من ارث بَرَد...»
ابن عبّاس گوید: [منظورِ زکریّا علیه السلام این بود که] از مال او ارث برد؛ [تا مال وی در راه باطل قرار نگیرد].

«ابو حیّان» از علمای سنّی مذهب در تفسیر **﴿وَ إِنِّي خِفْتُ الْمَوالِيَ مِنْ وَرائِي وَ كانَتْ امْرَأَتِي عاقِراً فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيّاً﴾**[3] می‌نویسد:

قالَ ابْنُ عَبّاسٍ وَ مُجاهِدٌ وَ أَبُوصالِحٍ: الْمَوالِي هُنا الْكَلالَةُ، خافَ أَنْ يَرِثُوا مالَهُ وَ أَنْ يَرِثَهُ الْكَلالَةُ. وَ رَوىٰ قَتادَةُ وَ الْحَسَنُ عَنْ النَّبِيِّ [صلی الله علیه و آله]: يَرْحَمُ اللهُ أَخِي زَكَرِيّا ما كانَ عَلَيْهِ مِمَّنْ يَرِثُ مالَهُ.[4]

---

۱ ـ مریم: ۵ و ۶.
۲ ـ درّالمنثور، ج ۴، ص ۲۵۹.
۳ ـ مریم: ۵.
۴ ـ تفسیر بحر المحیط، ج ۶، ص ۱۷۴.

ابن عبّاس و مجاهد و ابوصالح [از بزرگان تفسیر قرآن نزد اهل تسنّن] گفتند: موالی در اینجا [که حضرت زکریّا علیه السلام در آیات سورهٔ مریم به آن‌ها اشاره می‌کند و می‌فرماید: «من از موالی و اطرافیانم بیمناکم»] پسر عموها و فامیل‌های دورتر می‌باشند و زکریّا [علیه السلام] ترسید از این که مال او را [چنین افرادی] ارث برند.
قَتاده و حسن بصری [هر دو از بزرگان علم تفسیرِ اهل تسنّن] از پیامبر[صلی الله علیه و آله] روایت کرده‌اند که فرمود: «خدا رحمت کند برادرم زکریّا را که وارثی نداشت تا مال او را ارث برد.»

این تفسیر نیز بیانگر تأیید «ابن حبّان» در مورد **ارث مادّی انبیاء علیهم السلام** است.

«فخر رازی» در ذیل آیات ۵ و ۶ سورهٔ مریم، پس از ذکر روایاتی همانند روایات «تفسیر طبری» ـ که مقصود از ارث را **ارث مالی** بیان می‌کند ـ می‌نویسد:

وَ احْتَجَّ مَنْ حَمَلَ اللَّفْظَ عَلىٰ وِراثَةِ الْمالِ بِالْخَبَرِ وَ الْمَعْقُولِ؛ أَمّا الْخَبَرُ فَقَوْلُهُ: «رَحِمَ اللهُ زَکَرِیّا ما کانَ لَهُ مَنْ یَرِثُهُ» وَ ظاهِرُهُ یَدُلُّ عَلىٰ أَنَّ الْمُرادَ إِرْثُ الْمالِ. وَ أَمّا الْمَعْقُولُ فَمِنْ وَجْهَیْنِ؛ الْأَوَّلُ: أَنَّ الْعِلْمَ وَ السِّیرَةَ وَ النُّبُوَّةَ لاتُورَثُ بَلْ لاتَحْصُلُ إِلّا بِالْاِکْتِسابِ، فَوَجَبَ حَمْلُهُ عَلىٰ الْمالِ. وَ الثّانِی: أَنَّهُ قالَ: ﴿وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیّاً﴾[1] وَ لَوْ کانَ الْمُرادُ مِنَ الْإِرْثِ

---

۱ ـ مریم: ۶.

إِرْثَ النُّبُوَّةِ، لَكانَ قَدْ سَأَلَ جَعْلَ النَّبِيِّ رَضِيّاً وَ هُوَ غَيْرُ جائِزٍ لِأَنَّ النَّبِيَّ لايَكُونُ إِلّا رَضِيّاً مَعْصُوماً.[۱]

کسی که لفظ ارث را حمل بر مال [ارث مادّی] کرده است، به نقل و عقل استدلال می‌کند.

امّا نقل [که تأیید بر ارث مادّی است]؛ سخن پیامبر[صلی الله علیه و آله] می‌باشد که فرمود: خدا رحمت کند زکریّا را که فرزندی نداشت تا از او ارث بَرَد.

ظاهر این حدیث دلالت می‌کند که مقصود از ارث، مال است [نه علم و نبوّت].

امّا عقل [در تأیید بر این که این آیه به ارث مادّی انبیاء اشاره می‌کند]؛ از دو وجه دلالت دارد.

وجه اوّل: این که «علم، سیره و نبوّت» موروثی نیست؛ پس واجب است که ارث، حمل بر مال [و ارث مادّی] گردد.

وجه دوم: حضرت زکریّا [علیه السلام] گفته است: «خدایا او را مورد رضایت قرار ده!»

اگر مقصود از ارث، نبوّت باشد؛ در این صورت مثل این است که گفته شود: «خدایا! پیامبری را مورد رضایت و پسند خود قرار ده» که این سخن جایز نیست؛ زیرا تمام پیامبران مورد رضایت الهی و معصوم هستند.

این دو استدلال «فخر رازی»، همچنین روایاتی که آورده است، همگی بیانگر دیدگاه این عالم سنّی مذهب در تأیید **ارث مادّی انبیاء**علیهم السلام می‌باشد.

---

۱ ـ تفسیر کبیر، ج ۲۱، ص ۱۸۴.

بررسی سخن «ابن تیمیّه»

مؤلّف مقاله، از قول «ابن تیمیّه» نقل می‌کند:

«این حدیث را تنها حضرت ابوبکر روایت نکرده، حضرت عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و سعد و عبدالرحمن بن عوف و عبّاس ابن عبدالمطلب و ازواج مطهّرات و حضرت ابوهریره نیز روایت کرده‌اند.»[1]

نویسندهٔ مقاله، منبعی برای سخن مزبور معرّفی نمی‌کند تا اصالت این سخن از جانب ابن تیمیّه ـ فردی که به انکار فضائل اهل بیت علیهم السلام شهرت دارد ـ قابل تحقیق و بررسی باشد.

پس از پی‌گیری‌های لازم، این ادّعا را در کتاب «منهاج السنّة»[2] پیدا نمودیم؛ در آن جا نیز این ادّعا فاقد هرگونه سند و مدرک بود.

«ابن تیمیّه» در این کتاب، هیچ ذکری از منابع سخن خویش نمی‌نماید و به هیچ روایتی اشاره نمی‌کند که حاکی از تأیید ادّعای ابوبکر از سوی دیگرانی همانند عمر، عثمان، طلحه، زبیر و... باشد.

---

۱ ـ مقالهٔ مندرج در فصلنامهٔ ندای اسلام، شمارهٔ ۵، بهار ۱۳۸۰، ص ۳۰.

۲ ـ (: ابن تیمیّه) ج ۲، ص ۱۵۸.

همان‌گونه که اشاره شد جالب است که در منابع معتبر اهل سنّت، مدارکی وجود دارد که حاکی است:

شخص امیرمؤمنان ، صدّیقهٔ طاهره، عبّاس[۱] (عموی پیامبر) و جمعی از همسران[۲] رسول خدا با مضمون این سخن ابوبکر، به شدّت مخالفت کرده‌اند.

از جانب دیگر، دلایلی وجود دارد که نشان می‌دهد تنها راوی این حدیثِ ابهام برانگیز، «شخص ابوبکر» است و نه هیچ کس دیگر!

«ابن ابی الحدید معتزلی شافعی» در کتاب مشهور خویش، «شرح نهج البلاغه» چنین می‌نویسد:

> مشهور آن است که حدیثِ نفی ارث انبیاء را به جز شخص ابوبکر، کس دیگری روایت نکرده است.[۳]

او در چند صفحهٔ بعد، مطلب را چنین ادامه می‌دهد:

> بیشتر روایات حاکی از آن است که آن حدیث را به جز شخص ابوبکر کس دیگری روایت نکرده است و این مطلب را گروه بسیاری از علمای حدیث گفته‌اند و حتّی فقها[ی اهل تسنّن] در استدلالشان در مورد «خبر به روایت یک نفر صحابی» (= عمل به خبر واحد)، به این روایتی که تنها ابوبکر گویندهٔ آن است، استناد می‌کنند.[۴]

۱ـ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۱ـ۱۵۳.

۲ـ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۲۰؛ فتوح البلدان، ج ۱، ص ۳۴۷.

۳ـ شرح نهج البلاغهٔ ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۸۲.

۴ـ شرح نهج البلاغهٔ ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۸۵.

حتّی «ابن ابی الحدید» در ادامه می‌گوید:

استاد و شیخ او «ابوعلی» نیز بر این اعتقاد است که تنها راوی این حدیث ابوبکر است.

«سیوطی» در کتاب «تاریخ الخلفا» و «ابن حجر» در کتاب «الصواعق المحرقه» تصریح می‌کنند که:

تنها صحابه‌ای که این حدیث را از قول رسول خدا[ﷺ] نقل کرده است، ابوبکر می‌باشد.[۱]

البتّه نباید فراموش کرد که جاعلان حدیث و دروغ پردازان، احادیثی از همین دست ساخته‌اند و به پیامبر اکرمﷺ نسبت داده‌اند و جالب آن که حتّی علمای اهل تسنّن نیز این دروغ‌گویان را شناسایی کرده و گفته‌اند:

با این همه، احادیثی در همین زمینه ساختند و نقل آن را به غیرابوبکر نسبت دادند تا تصوّر شود چنین روایتی را آنان نیز از رسول خدا[ﷺ] شنیده و نقل کرده‌اند.[۲]

امّا با وجود چنین تصریحاتی، امثال «ابن تیمیّه» که به دنبال حقیقت نیستند؛ به سخن این دروغ گویان استناد می‌کنند و با افترا به پیامبرﷺ، به دنبال رفع اتّهام از خلیفه هستند!؟

---

۱ ـ تاریخ الخلفا، ص ۶۸؛ الصواعق المحرقه، ص ۱۹.

۲ ـ شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۸۵.

برداشتی غلط از حدیثی درست

نویسندهٔ مقاله، «خدا رحم لکزایی بهادری» مدّعی شده است که:

«در کتب شیعیان حدیث ارث نگذاشتن انبیاء وجود دارد.»[1]

در پاسخ باید گفت:

در کتب شیعیان از جمله «اصول کافی» چنین روایتی آمده است:

إِنَّ الْعُلَماءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِياءِ، إِنَّ الْأَنْبِياءَ لَمْ يُوَرِّثُوا دِيناراً وَلا دِرْهَماً وَلٰكِنْ وَرَّثُوا الْعِلْمَ.

همانا علما وارثان انبیاء هستند؛ از انبیاء درهم و دیناری به ارث برده نمی‌شود؛ بلکه ارث آنان علم [ایشان] است.

همان‌طور که ملاحظه می‌فرمایید، این روایت ـ بر خلاف حدیث جعلی مورد بحث ـ نمی‌گوید «انبیاء از نظر مالی هیچ ارثی ندارند و یا اصولاً برای ارحام و خویشان خود ارثی به جا نمی‌گذارند»؛

---

۱ ـ مقالهٔ مندرج در فصلنامهٔ ندای اسلام، شمارهٔ ۵، بهار ۱۳۸۰، ص ۳۰ ـ ۳۱.

لذا این روایت شریف، مؤیّد ادّعای ابوبکر نمی‌باشد. زیرا حدیث ساختگی مورد بحث، درصدد «نفی ارث مادّی انبیاء از ارحام و خویشان ایشان و اثبات آن برای فقرای امّت» می‌باشد؛ امّا این روایت شریف ـ اگر به ظاهر آن استناد شود ـ بیان می‌دارد که اساساً انبیاء ارث مادّی نمی‌گذارند و در واقع بر این نکته تأکید می‌ورزد که میراث اصلی و مهمّ انبیاء «علم» است و این میراث به هیچ روی با «میراث مادّی آنان» قابل قیاس نمی‌باشد.

دقّت در نکات ذیل به روشنی حاکی از آن است که در این حدیث، تکیهٔ سخن بر «وارثِ معنوی» است نه بر «اصل ارثِ مادّی».

نکتهٔ الف)

ثقة الاسلام «کلینی» در کتاب شریف «اصول کافی» این حدیث را در باب «ثواب العالم و المتعلّم» آورده‌اند؛ چراکه سیاق حدیث، بیان فضیلت علم و عالم است و این روایت «عالمان را وارثان پیامبران» معرّفی می‌نماید و ناظر به آن است که عالی‌ترین و بهترین چیزی که بعد از انبیاء می‌تواند مورد استفادهٔ دیگران قرار بگیرد، «علم و حکمت آنان» است.

نکتهٔ ب)

اموالی که بعد از وفات فردی به دیگران منتقل می‌شود، «ارث» نام دارد؛ خواه این اموال به ارحام و خویشان آن فرد منتقل شود، یا به

بیگانگان؛ چنانچه خدای متعال در آیات ۲۵ ـ ۲۸ از سورهٔ مبارکهٔ دُخان، بنی‌اسرائیل را **وارث** فرعونیان می‌نامد.

بنابراین، اگر این حدیث درصدد بیان این نکته بود که «ماتَرَک مادّی انبیاء به فقرای امّت می‌رسد» نبایستی از «عدم ارث گذاری انبیاء» سخن به میان می‌آورد؛ بلکه بایستی به جای آن، تصریح می‌کرد: «وارثان انبیاء، فقرای امّت‌اند؛ نه ارحام و خویشان پیامبران»!

(و این خود دلیل دیگری است بر کذب ادّعای ابوبکر).[1]

نکتهٔ ج)

آری! سخن در این است که «شأن انبیاء برتر از این است که ارثِ آن‌ها منحصر در مال دنیوی (میراث مادّی) باشد»؛ آنچه از انبیاء به یادگار می‌ماند «علم و حکمت» (میراث معنوی) است.

میراث پدر خواهی علم پدر آموز
کاین مال پدر خرج توان کرد به یک روز

پس بر طبق این حدیث، اصل، عمده و اکثر آنچه از پیامبران به یادگار باقی می‌ماند، میراث معنوی آن‌ها، یعنی «علمِ دین» است.

این مطلب که آن را عقل هر فرد آزاد اندیشی تصدیق می‌کند،

---

۱ ـ بر اساس توضیحات فوق، عبارت «لا نُورِّثُ» در ادّعای ابوبکر، در تعارض شدیدی با ادامهٔ آن، یعنی عبارت «ما تَرَکْنا صَدَقَةٌ» قرار دارد.

پاسخ علمای شیعه‌ره در طول تاریخ، به این شبهه می‌باشد؛ کما این که از آن بزرگواران نقل شده است:

روایت کتاب شریف «کافی» و نظایر آن، مانند این است که گویند: میراث دهقان، گاو و گوسفند و شتر است و میراث بازرگان، الماس و مروارید و گوهر.

یعنی عمده و اکثر میراث اینان چنین است؛ نه آن که از بازرگان هیچ‌گاه حیوان و مرکبی باز نمی‌ماند و دهقان هیچ گاه گوهر و جواهر به ارث نمی‌گذارد.[۱]

---

۱ ـ شرح تجرید الاعتقاد (: خواجه نصیرالدین طوسی‌ره؛ علّامهٔ حلّی‌ره)، ص ۵۲۱ (ترجمهٔ: ابو الحسن شعرانی‌ره).

مواجههٔ ابوبکر با ارث معنوی انبیاء علیهم السلام

بر فرض هم که ابوبکر ارث رسول خدا صلی الله علیه و آله را منحصر در «علم و حدیث» بداند و ادّعا نماید که «انبیاء علیهم السلام ارث مادّی ندارند و ارث ایشان تنها و تنها امور معنوی از جمله علم و حدیث است»، **حال چگونه است که او از این میراث با ارزش نیز بیزار می‌باشد؟!**

قالَتْ عائِشَةُ: جَمَعَ أَبِی الْحَدِیثَ عَنْ رَسُولِ اللهِ صلّی الله علیه [و آله] و سلّم وَ کانَتْ خَمْسَمِائَةِ حَدِیثٍ.
فَباتَ لَیْلَتَهُ یَتَقَلَّبُ کَثِیراً. قَالَتْ: فَغَمَّنِی... فَلَمّا أَصْبَحَ قالَ: أَیْ بُنَیَّةَ! هَلُمِّی الْأَحادِیثَ الَّتِی عِنْدَكِ، فَجِئْتُهُ بِها، فَدَعا بِنارٍ فَحَرَّقَها.[1]

عایشه می‌گوید: پدرم [ابوبکر] پانصد حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله جمع کرده بود. شبی دیدم در میان رختخوابش ناراحت است،

---

۱ ـ تذکرة الحفّاظ (: ذهبی)، ج ۱، ص ۵؛ کنز العمّال، ج ۱۰، ص ۱۷۴.

به طوری که ناراحتی او مرا هم دچار نگرانی کرد.
[چون صبح شد، علّت را جویا شدم.]
او گفت: دخترم! آن احادیث را که پیش توست بیاور. بعد دستور داد آتشی افروختند و تمام آن احادیث را سوزاند.

عجیب آن‌جاست که نه تنها ابوبکر احادیث موجود در نزد خویش را می‌سوزاند، بلکه دستور می‌دهد دیگران نیز از نقل احادیث پیامبر ﷺ خودداری کنند!

چنانچه نوشته‌اند:

إِنَّ الصِّدِّيقَ جَمَعَ النَّاسَ بَعْدَ وَفاةِ نَبِيِّهِمْ فَقالَ:
... فَلا تُحَدِّثُوا عَنْ رَسُولِ اللهِ شَيْئاً فَمَنْ سَأَلَكُمْ فَقُولُوا بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمْ كِتابُ اللهِ.[۱]

ابوبکر پس از وفات رسول خدا مردم را جمع کرد و گفت:
از رسول خدا حدیثی نقل نکنید و اگر کسی از شما مطلبی سؤال کرد، بگویید که میان ما و شما همین قرآن بس.

گویا ابوبکر که خود را خلیفهٔ رسول خدا ﷺ می‌داند، دنبال آن است که تمامی ارث مادّی و معنوی رسول خدا ﷺ را به فراموشی بسپارد و تنها «خلافت» را به عنوان ارث می‌پسندد.

نکتهٔ جالب ماجرا در اینجاست:

---

۱ ـ تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۲ ـ ۳.

ال صدّیقهٔ طاهره ﷺ به
پذیرش آیات قرآن دربارهٔ
مروز از «کفایت قرآن»

مغلطه‌ای که «نویسندهٔ مقاله» آن را استدلال عقلی می‌شمارد

در ادامه، نویسندهٔ مقاله بر بنیان سست این حدیث جعلی، بنایی لغزان می‌سازد و به گمان خویش، از استدلالی عقلی سود می‌جوید:

«عقلاً هم ارث گذاشتن انبیاء برای بازماندگان سبب مشکل و سوءظن می‌گردد، زیرا اگر انبیاء برای بازماندگان و خویشاوندان متاع و مال دنیوی به ارث گذارند، مورد اتهام قرار می‌گیرند... مخالفان خواهند گفت که او برای جمع‌آوری مال و منافع دنیوی ادّعای پیغمبری نموده است.

امّا اگر مال پیغمبر در منافع امتش قرار گیرد و پیغمبر منافع مسلمانان را بر منافع خود ترجیح دهد... در چنین صورتی بر پیامبر اعتراض وارد نخواهد بود.»[1]

نویسندهٔ مقاله به گونه‌ای سخن می‌گوید که گویا حکمت فرمان‌های الهی و ملاک احکام خداوندی این است که:

«کسی سوء ظن به خداوند و رسول او ﷺ پیدا نکند

---

۱ ـ مقالهٔ مندرج در فصلنامهٔ ندای اسلام، شمارهٔ ۵، بهار ۱۳۸۰، ص ۳۱.

و رسول اکرمﷺ مورد اعتراض واقع نشوند»؛ چراکه می‌نویسد:

«عقلاً هم ارث گذاشتن انبیاء برای بازماندگان، سبب مشکل و سوءظن می‌گردد، زیرا اگر انبیاء... ارث گذارند، مورد اتّهام و اعتراض قرار می‌گیرند....»[1]

کدام عقل سلیمی حکم می‌کند که زن و فرزندان انبیاءﷺ که در این جهان زندگی می‌کنند، پس از درگذشت انبیاءﷺ به متاع دنیوی نیاز ندارند و محتاج هیچ مال دنیوی نیستند و پیامبران نباید برای آنان هیچ گونه ارثی بگذارند.

هر انسان عاقلی می‌یابد که زندگی در این جهان، وسایل و اسباب این جهانی را می‌طلبد و اسلام با تأکید بر این حقیقت، مسلمانان را از ایجاد فقر اضطراری برای بازماندگانشان برحذر داشته است.

در همین زمینه، ماجرایی را از زبان شخص رسول خداﷺ آن هم به روایت اهل تسنّن بازگو می‌نماییم:

عامر بن سَعد از پدرش نقل می‌کند که در سال فتح مکّه، سَعد پدر عامر آنچنان در بستر بیماری افتاد که نزدیکی مرگ را احساس کرد. پیامبرﷺ به عیادت او آمدند. سَعد پرسید: آیا می‌توانم دو ثلث از اموالم را در راه خدا صدقه دهم؟

رسول خداﷺ فرمودند: خیر.

پرسید: نصف آن را چطور؟

پاسخ فرمودند: خیر.

گفت: یک سوم آن را چطور؟

۱ـ مقالهٔ مندرج در فصلنامهٔ ندای اسلام، شمارهٔ ۵، بهار ۱۳۸۰، ص ۳۱.

پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه فرمودند و در عین حال گفتند:

این یک سوم هم زیاد است، چرا که اگر وارثان تو بی‌نیاز باشند [نزد خدا] بهتر است از این که دست سوی مردم دراز کنند.[۱]

به راستی می‌توان پذیرفت پیامبری که چنین حکم می‌نماید، در مورد فرزندان خویش آنچنان عمل کند؟

آن هم تنها به این دلیل که مورد سوء‌ظن واقع نشود؟!

کدام را باید انتخاب کرد:

حکم رسول خدا صلی الله علیه و آله و یا طرز تفکّر به ظاهر عقلی نویسنده و میل شخصی او را؟

در مجموع باید گفت:

محدود نمودن احکام الهی به «عدم ایجاد سوء‌ظن» در حالی توسّط نویسندهٔ مقاله مطرح می‌شود که به تصریح شیعیان و سنّیان، یکی از اختصاصات رسول اکرم صلی الله علیه و آله، اختیار آن حضرت در داشتنِ بیش از چهار همسر است ـ که البتّه خود نویسنده هم در بخشی از مقاله‌اش به این مسأله اشاره می‌نماید[۲] ـ تا آن‌جا که آن حضرت صلی الله علیه و آله، به فرمان الهی در اواخر حیات خویش، نُه همسر داشتند.

حال با منطق نویسنده، آیا این حکم الهی نمی‌تواند باعث ایجاد سوء‌ظن شده و در نتیجه، گروهی مُغرض، رسول خدا صلی الله علیه و آله را مورد اتّهام و اعتراض قرار دهند؟

---

۱ ـ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۰۴؛ سنن ابی داود، ج ۳، ص ۱۱۲؛ مسند حمیدی، ج ۱، ص ۳۶.

۲ ـ مقالهٔ مندرج در فصلنامهٔ ندای اسلام، شمارهٔ ۵، بهار ۱۳۸۰، ص ۳۲.

آیا عقلِ وهم‌انگیز نویسندهٔ مقاله، خدا و رسولش را در این حکمِ اسلامی، هدف نقد قرار نمی‌دهد؟!

همچنین، بر اساس دیدگاه مؤلّفِ مقاله باید گفت:

«چون حکمرانی و سلطنت انبیاء، سبب بروز سوءظن می‌شود و مردم گمان می‌کنند که انبیاء می‌خواهند سلطنت و حکمرانی نمایند و در نتیجه مورد اتّهام، سوء ظن و اعتراض قرار می‌گیرند؛ پس خداوند متعال نباید حکومت را به پیامبران بسپارد!»

حال باید پرسید:

فردی که احکام الهی را به دلیل «ایجاد سوء ظن در میان مردم» مردود می‌انگارد، با قرآن که به صراحت از سلطنت حضرت سلیمان‌ﷺ و پدرش حضرت داودﷺ سخن می‌گوید، چگونه برخورد می‌کند؟

فصل پنجم

بررسی‌هایی در حاشیهٔ مطالبهٔ فدک

علّت عدم استرداد فدک به نقل از «ابن ابی الحدید» شافعی مذهب

یکی از دلایل بازگردانده نشدن فدک نکته‌ای است که شارحِ سنّی کتاب نهج البلاغه، «ابن ابی الحدید» معتزلی، متذکّر می‌شود.

تأمّل در این سند کوتاه و گویا، حاکی از اهمّیت مطالبهٔ فدک و نقش آن در دفاع از خلافت منصوصهٔ امیرمؤمنان ﷺ می‌باشد.

او می‌گوید:

سَأَلْتُ عَلِیَّ بْنَ الفارِقِیِّ مُدَرِّسَ الْمَدْرَسَةِ الْغَرْبِیَّةِ بِبَغْدادَ، فَقُلْتُ لَهُ: أَکانَتْ فاطِمَةُ صادِقَةً؟

قالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: فَلِمَ لَمْ یَدْفَعْ إِلَیْها أَبُوبَکْرٍ فَدَکَ وَ هِیَ عِنْدَهُ صادِقَةٌ؟

فَتَبَسَّمَ، ثُمَّ قالَ کَلاماً لَطِیفاً...

قالَ: لَوْ أَعْطاها الْیَوْمَ فَدَکَ بِمُجَرَّدِ دَعْواها، لَجاءَتْ إِلَیْهِ غَداً وَ ادَّعَتْ لِزَوْجِها الْخِلافَةَ وَ زَحْزَحَتْهُ عَنْ مَقامِهِ، وَ لَمْ یَکُنْ

يُمْكِنُهُ الْإِعْتِذارُ وَ الْمُوافَقَةُ بِشَيْءٍ، لِأَنَّهُ يَكُونُ قَدْ أَسْجَلَ عَلىٰ نَفْسِهِ أَنَّـها صادِقَةٌ فِيما تَدَّعِي كائِناً ما كانَ مِنْ غَيْرِ حاجَةٍ إِلىٰ بَيِّنَةٍ وَ لا شُهُودٍ.

از علی‌بن فارقی، مدرّس و استاد مدرسهٔ غربیّه در شهر بغداد پرسیدم: آیا فاطمه [در ادّعای خویش در ماجرای فدک] صادق بود؟
علی‌بن فارقی پاسخ داد: آری.
گفتم: پس چگونه است که ابوبکر فدک را پس نداد در حالی که می‌دانست او راستگو می‌باشد؟
استاد لبخندی زد و سخن لطیفی گفت:
اگر آن روز ابوبکر به محض ادّعای [حضرت] فاطمه[عليها السلام] فدک را مسترد می‌ساخت [و به راستگویی وی اعتراف می‌کرد]، فاطمه[عليها السلام] فردا [روزی] می‌آمد و خلافت همسرش را مطرح می‌کرد و ابوبکر را از مقامش دور می‌کرد و ابوبکر نیز در عدم قبول گفتار او عذر و بهانه‌ای نداشت، زیرا خودش از قبل، به صداقت آن بانو اعتراف کرده و بدون گواه و بیّنه، ادّعای وی را پذیرفته بود.

«ابن ابی الحدید» در انتهای این داستان می‌نویسد:

وَ هٰذا كَلامٌ صَحِيحٌ.[1]

و این سخن، مطلبی درست و صحیح است.

---

۱ ـ شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۸۴.

اهمیّت بررسی ماجرای فدک

گفتگوی پیشین، حاکی از آن است که **در ورای مطالبات مالیِ صدّیقهٔ طاهره ﷺ هدف مهمّی نهفته بود** که ابوبکر نیز از آن به خوبی آگاه بود.

طرح و اثبات مالکیّت فدک و مطالبهٔ آن از اهمیّت ویژه‌ای برخوردار بود؛ چرا که به هیچ روی نمی‌توانست مشمول «لا نُورَثُ» گردد و ابوبکر برای غصب آن، هیچ راه حلّی جز «تکذیب» صدّیقهٔ طاهره ﷺ نداشت؛ **تکذیبی که تنها به رسوایی دستگاه حاکم می‌انجامید.**

در نتیجه «فدک» وسیله‌ای کارآمد برای اعلان نامشروع بودن نظامِ حاکم و اعلام غصب خلافت منصوصهٔ امیرمؤمنان ﷺ محسوب می‌گشت.

به همین دلیل باید گفت:

در طول تاریخ تشیّع، بررسی ماجرای فدک، همواره مورد توجّه ویژهٔ مدافعان حریم امامتِ امیرمؤمنان ﷺ قرار داشته و تأکید خاصّی بر طرح و ترویج آن صورت گرفته است.

سرنوشت فدک تا سال ۴۰ هجری

ابوبکر فدک را مصادره کرد و **عمر بن خطّاب نیز پس از وی، به همان روش عمل نمود.**

این که برخی با استناد به حدیثی در کتاب «صحیح بخاری» گمان کرده‌اند که عمر در زمان خلافت خود، فدک را به امیرمؤمنان‌ﷺ و عبّاس تسلیم کرد؛ توهّمی بیش نیست.

زیرا ـ ظاهراً ـ آن نقل، ناظر بر باقی‌ماندهٔ زمین‌های بنی‌نضیر بوده و متن و محتوای آن به قدری متناقض است که «ابن حجر عسقلانی» در ذیل آن می‌نویسد:

وَ فِی ذٰلِکَ إِشْکالٌ شَدِیدٌ.[1]

در آن [حکایت] ابهام شدیدی است.

---

۱ ـ فتح الباری، ج ۶، ص ۲۵۵.

منابع تاریخی در این باره نوشته‌اند:

وَ أَمّا خَيْبَرُ وَ فَدَكُ فَأَمْسَكَهُما عُمَرُ.[۱]

عمر بن خطّاب، فدک و خیبر را در تصرّف خود نگه داشت.

در زمان عثمان بن عفّان، وی فدک را به مروان بن حکم که از بستگانش بود، بخشید.

بعد از سپری شدن دوران ۲۵ سالهٔ سه خلیفه، امیرمؤمنان علی علیه السلام عهده‌دار مسند حاکمیّت گردید.

در این دوران، آن حضرت که می‌توانست حقّ غصب شدهٔ اهل بیت علیهم السلام را باز ستانَد، چنین نکرد.

علّت این مطلب را می‌توان در نامهٔ امیرمؤمنان علیه السلام به یکی از عاملان خویش یافت:

بَلىٰ كانَتْ فِي أَيْدِينا فَدَكُ مِنْ كُلِّ ما أَظَلَّتْهُ السَّماءُ فَشَحَّتْ عَلَيْها نُفُوسُ قَوْمٍ وَ سَخَتْ عَنْها نُفُوسُ آخَرِينَ وَ نِعْمَ الْحَكَمُ اللهُ وَ ما أَصْنَعُ بِفَدَكَ وَ غَيْرِ فَدَكَ وَ النَّفْسُ مَظانُّها فِي غَدٍ جَدَثٌ تَنْقَطِعُ فِي ظُلْمَتِهِ آثارُها وَ تَغِيبُ أَخْبارُها.[۲]

---

۱ ـ مسند احمد، ج ۱، ص ۶؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۴۲؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۵؛ سنن ابی‌داود، ج ۲، ص ۲۴؛ سنن بیهقی، ج ۶، ص ۳۰۱.

۲ ـ نهج البلاغه، نامهٔ ۴۵.

آری از آنچه آسمان بر آن سایه افکنده، تنها فدک در دست ما بود
که گروهی [دستگاه خلافت] بر آن دیدهٔ حرص و طمع دوختند
وگروهی دیگر [اهل بیتﷺ] سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند
و بهترین داور و حَکَم خدا است.
مرا با فدک و غیر فدک چه کار، در حالی که آرامگاه فردای آدمی
قبری است که در تاریکی آن آثارش محو می‌شود و اخبارش ناپدید
می‌گردد.

این سخن به آن معناست که واگذاری فدک در دوران حکومت امیرمؤمنانؑ، نه از روی خشنودی، بلکه به دلیل زهد و بی‌رغبتی به دنیا و اِعراض از آن است.

همچنین این کلام نشانگر آن است که فدک، آن زمان که لازم بود، به خاندان رسول خداﷺ داده نشد و اینک ارزش و اهمّیت قبلی خود (وسیله‌ای برای اعلانِ غصبِ خلافت) را از دست داده است.

«ابن ابی الحدید» معتزلی شافعی مذهب در شرح این نامه چنین می‌نویسد:

وَ لَيْسَ يَعْنِي هاهُنا بِالسَّخاءِ إِلّا هٰذا، لا السَّخاءَ الْحَقِيقِيَّ، لِأَنَّهُؑ وَ أَهْلَهُ لَمْ يَسْمَحُوا بِفَدَكَ إِلّا غَصْباً وَ قَسْراً وَ قَدْ قالَ هٰذِهِ الْأَلْفاظَ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ فِيما تَقَدَّمَ، وَ هُوَ يَعْنِي الْخِلافَةَ بَعْدَ وَفاةِ رَسُولِ اللهِ.

سخاوت در اینجا به معنای صرف نظر کردن از فدک نیست؛ زیرا آن حضرت و خاندانش فدک را رها نکردند مگر از روی غضب و زور. آن حضرت نظیر این الفاظ را دربارهٔ غصب خلافت هم فرموده و پس از آنها گفته است: **نِعْمَ الْحَكَمُ اللهُ**. بهترین داور خداوند است.

در پایان این نقل، ابن ابی الحدید می‌نویسد:

وَ هٰذَا الْكَلامُ، كَلامُ شاكٍ مُتَظَلِّمٍ.[1]

و این کلام، سخن کسی است که شکایت دارد و تظلّم می‌کند.

---

۱ ـ شرح نهج البلاغهٔ ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۰۸ ـ ۲۰۹.

نگاهی به بخشش‌های خلیفه

«بخاری» در کتاب خویش ـ که اهل سنّت این کتاب را از زمرهٔ برترین کتب خود می‌دانند ـ نقل می‌کند که:

پس از وفات رسول خدا[ﷺ] هنگامی که، اموال بحرین را نزد ابوبکر آوردند، جابربن عبدالله انصاری به نزد خلیفه می‌رود و به او می‌گوید: رسول خدا[ﷺ] به من گفته بود: هرگاه اموال بحرین بیاید، مقداری از آن را به تو می‌بخشم.
ابوبکر نیز هزار و پانصد درهم به وی عطا کرد.[1]

«کرمانی» از علمای اهل تسنّن در شرح این حدیث می‌نویسد:

تصدیق جابر در این ادّعایش از سوی ابوبکر به دلیل این سخن پیامبر[ﷺ] بود که فرمود: «هر کس که از روی عمد بر من

---

۱ ـ صحیح بخاری، ج ۲، ص ۹۵۳ و ج ۶، ص ۲۳۷.

دروغ ببندد، آتش را جایگاه خویش ساخته است» و گمان نمی‌رود کسی چون جابر اقدام به چنین کاری کند.[۱]

«ابن حجر عسقلانی» در شرح خود بر این حدیث می‌نگارد:

این حدیث، دلیلی است بر این که سخن صحابی عادل به صورت انفرادی باید مورد قبول باشد؛ اگرچه این سخن سود مادّی برای او در پی بیاورد.[۲]

«عِینی» از دیگر اندیشمندان سنّی می‌نویسد:

چون جابر به دلیل قرآن و سنّت عادل است، پس ابوبکر هم از او شاهد نخواست... گمان نمی‌رود مسلمانی از روی عمد به رسول خدا دروغ ببندد تا چه رسد به یک صحابی.[۳]

به راستی تفاوت درخواست صدّیقهٔ طاهره علیها السلام با درخواست جابربن عبدالله انصاری در چه بود؟
این سؤالی است که پاسخی صریح می‌طلبد.

---

۱ ـ الكواكب الدراری فی شرح صحیح البخاری، ج ۱۰، ص ۱۲۵ (این کتاب از شرح‌های معتبر بر صحیح بخاری است).

۲ ـ فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ج ۴، ص ۳۷۵ (این کتاب نیز از شرح‌های مهم بر صحیح بخاری است).

۳ ـ عمدة القاری فی شرح صحیح البخاری، ج ۱۲، ص ۱۲۱ (این کتاب هم از شرح‌های مهم بر صحیح بخاری است).

بخشش خلیفه از بیت‌المال، در مورد دیگران هم مشاهده شده است.

برای مثال:

عبدالله فرزند زبیر (که نوهٔ دختری ابوبکر است و در زمان خلافت وی نوجوانی بیش نبود) به نزد ابوبکر می‌آید و تقاضا می‌کند که خلیفه، منطقه‌ای در مدینه به نام «سَلْع» (که کوهی در آن واقع است) را به او ببخشد.
ابوبکر از او می‌پرسد: این کوه را برای چه می‌خواهی؟
او پاسخ می‌گوید: ما در مکّه چنین کوهی داشتیم. دوست داریم در مدینه هم چنین منطقه‌ای داشته باشیم!
ابوبکر هم آن منطقه را مشخّص می‌کند و به او می‌بخشد.[۱]

---

۱ ـ تاریخ مدینهٔ دمشق (: ابن عساکر)، ج ۲۸، ص ۲۰۰.

خلیفه در محکمهٔ اهل سنّت

در جنگ بدر، «ابوالعاص» شوهر زینب (داماد پیامبرﷺ)، از جمله اسرای مشرکان بود. زینب، برای آزادی شوهر خود، گردن‌بندی را که حضرت خدیجهؑ در شب ازدواج به او بخشیده بود، فرستاد.

چون چشمان پیامبرﷺ به گردن‌بند افتاد، به یاد فداکاری‌های خدیجهؑ سخت گریست؛ آن گاه رو به مسلمانان کرد و فرمود:

> این گردن‌بند متعلّق به شما و در اختیار شماست. اگر مایل هستید گردن‌بند او را رد کنید و «ابوالعاص» را بدون پرداخت فدیه آزاد نمایید.

یاران رسول خداﷺ موافقت کردند.

پیامبرﷺ از ابوالعاص پیمان گرفت که بگذارد زینب به مدینه بیاید؛ او نیز به پیمان خود عمل کرد و خود نیز اسلام آورد.

«ابن ابی الحدید» می‌گوید:

داستان فوق را برای استادم «ابو [یحیی] جعفر بصری علوی» خواندم. او آن را تصدیق کرد و افزود:
آیا مقام فاطمه[ﷺ] از زینب بالاتر نبود؟
آیا شایسته نبود که خلفا، با پس دادن فدک رضایت فاطمه[ﷺ] را به دست آورند؟ **حتّی بر فرضِ این که فدك متعلّق به مسلمانان باشد.**
گفتم: فدک طبق روایتِ «از پیامبران ارث برده نمی‌شود» برای مسلمانان بود، چگونه ممکن است مال مسلمانان را به دختر پیامبر بدهند؟
استاد گفت: مگر گردن‌بند زینب که برای آزادی «ابوالعاص» فرستاده بود، متعلّق به مسلمانان نبود؟
گفتم: پیامبر[ﷺ] صاحب شریعت بود و زمام امور در دست وی قرار داشت [و می‌توانست تنفیذ حکم نماید]؛ امّا خلفا چنین اختیاری نداشتند.
استاد در پاسخ گفت: من نمی‌گویم خلفا به زور فدک را از مسلمانان می‌گرفتند و به فاطمه[ﷺ] می‌دادند؛ من می‌گویم: چرا خلیفه، رضایت مسلمانان را در پس دادن فدک جلب نکرد؟
چرا بسان پیامبر[ﷺ] برنخاست و در میان اصحاب او نگفت: مردم! زهرا دختر پیامبر شماست! او می‌خواهد همانند زمان پیامبر، نخلستان‌های فدک در اختیار او باشد؛ آیا حاضرید با طیب خاطر فدک را پس دهید؟

«ابن ابی الحدید» در انتها می‌نویسد:

من در برابر سخنان شیوای استاد، پاسخی نداشتم و فقط به عنوان تأیید گفتم: «ابوالحسن عبدالجبّار» نیز چنین اعتراضی به خلفا دارد و می‌گوید: اگر چه رفتار آن‌ها بر طبق شرع بود[!]، ولی احترام زهرا [عليها السلام] و مقام او رعایت نگردید.[۱]

۱ ـ شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۱۹۱.